

## فرقه بخش اول

فرقه مخرب چیست و چگونه میتوانیم آنرا تشخیص دهیم؟

فرقه آنچنان که در میان عموم مردم شناخته شده است، بوسیله متخصصین بشکلهای متفاوتی تعریف شده است. بعضی از آنها منکر به رسمیت شناختن "فرقه" بعنوان یک اسم و یا صفت قابل قبول برای پدیده ای هستند که از نظر عموم مردم و متخصصین دیگر بعنوان "فرقه" شناخته میشود، آنها ترجیح میدهند چنین پدیده ای را اصطلاحاً "ان-آر-ام" و یا جنبش مذهبی جدید (NRM=New Religious Movements) بخوانند. اما اکثریت متخصصین در این رشته نسبت به احساس و فهم عمومی وفادار مانده و سعی کرده اند این لغت را تعریف کرده و شرایطی را برای شناخته شدن یک گروه تحت عنوان فرقه، مشخص نمایند. برای مثال لیفتن، بعنوان یکی از این متخصصین، از افرادی که برای نخستین بار شستشوی مغزی در چین را بعد از جنگ کره بررسی نمود؛ فرقه را چنین تعریف نموده است:

"فرقه اصطلاحاً به جماعتی با یک سری ویژگیها گفته میشود: اولاً تمام فرقه ها یک رهبر کریسماتیک و یا جذاب دارند که رفته رفته محبوب پیروان خود میشود، و در بسیاری موارد توزیع کننده و یا قول دهنده جاودانگی و آموزش میگردد. [به حواریون خود قول میدهد که اگر او را دنبال کنند نامشان در این دنیا جاودان و اگر فرقه شان مذهبی باشد، روحشان هم در دنیای دیگر آرمزیده خواهد شد.} اعتقادات معنوی راه را برای ظاهر شدن این ویژگی خدا گشتن رهبری هموار میکند. دوم آنکه، در فرقه ها یکسری آموزشها و یا برخوردهای روانی که میتوان آنها را "افناع اجباری" و یا "رفرم فکری" نامید جاری میشود. سوم، در آنجا یک آمیزش مخدوش سازی ذهن به همراه استثمار از بالا [رهبری و نزدیکان وی پائینی ها را استثمار کرده و ذهنشان را دستکاری میکنند] و ایده آل سازی و بزرگ سازی بالا توسط پائین [اعضا، هواداران و جذب شده های جدید رهبری را بزرگ و اسطوره میکنند] حاکم و جاری است."

مارگرت سینگر، یک متخصص برجسته و معروف دیگر در این رشته، در کتاب خود تحت عنوان "فرقه ها در میان ما"، در بخشی تحت عنوان "تعاریف و ویژگیهای" فرقه ها مینویسد:

"اسم فرقه بنظر میرسد که القا کننده یک تصویر بدون تغییر و ثابت از یک سازمان است. اما همانند اعضا هر گروه دیگری، افراد یک فرقه هم به شیوه خاصی در حال کنش و واکنش نسبت به یکدیگر هستند، و این برخوردها در طول زمان تغییر میکنند. فرقه ها در کارهایی که در درون خود میکنند، غیر عادی هستند، [و نه در فعل و انفعالات و ظاهر بیرونی شان] و بهمین دلیل هم همیشه نمیتوان بسادگی تفاوتی یک گروه باز و یا سازمان معمولی را از یک فرقه باز شناخت. بعضی اوقات مردم نمیتوانند تشخیص دهند که فرقه چگونه کار میکند، چرا که آنها به اشتباه فرقه را یا جمعی از افراد عجیب و غریب و خل و چل دانسته و آنرا بدون نگرش دقیق رد میکنند و یا بالعکس فکر میکنند که فرقه هم درست مانند گروه های دیگر چون کلوب روتاری محلشان است. [و چیز عجیبی و یا جدیدی برای شناختن وجود ندارد که بخواهند درباره آن تحقیق کنند.} تعریف معمولی که از فرقه در فرهنگ لغات شده است مشخص کننده یکسری از خصوصیات آنهاست. اما من میخواهم علاوه بر آن نشان دهم که زندگی در فرقه های مختلف شامل چه چیزهاییست و همچنین تصویر دقیق و متحولی از پروسه ای که در آن جاری است بدهم. من بیشتر ترجیح میدهم که اصطلاح "روابط فرقه ای" را بکار ببرم که تأکید بیشتر و دقیقتری روی جریان برخوردهایی میکند که در فرقه جاریست. یک رابطه فرقه ای، رابطه ایست که در آن یک نفر آگاهانه و با برنامه و طرح مشخص، دیگران را به سمتی میکشاند که کاملاً "یا تقریباً" بطور کامل برای تمام تصمیمات مهم زندگیشان وابسته به او شوند، و با تلقین و تکرار این اعتقاد را در هواداران خود بوجود می آورد که او دارای نبوغ، ویژگی ذاتی و یا خدادادی، و یا دانش فوق العاده است. در اینجا برای انجام مقصودمان فرقه را با سه مشخصه ممیز میکنیم: 1- مبدأ و یا تولد گروه و نقشی که رهبر در آن دارد. 2- سازماندهی سلسله مراتب در آن و رابطه بین رهبر(و یا رهبران) با پیروان. 3- استفاده از برنامه قانع سازی (که به آن رفرم فکری و یا بقول عوام شستشوی مغزی گفته میشود)."<sup>ii</sup>

وی روابط فرقه ای را چنین تعریف میکند:

"فرقه ها در ساختمان تشکیلاتی خود شکل استبدادی دارند، ... رهبر در آن قدرت مطلق است. ... رهبران فرقه مدعی سنت شکنی و ارائه چیزی نو و عالی، و تنها سیستم واقعی و عملی آلترناتیو هستند که میتواند تمام مشکلات زندگی و مسائل دنیا را یکجا حل نماید. ... فرقه ها بسمت داشتن دو دسته از اخلاقیات میروند. از یکسو اعضا را تشویق میکنند که در درون گروه رو راست و مخلص بوده و تمام مسائل و خطاهای خود را به رهبری خالصانه بگویند، و در عین حال آنها را تحریک میکنند که کسانی که عضو نیستند را گول زده و ذهنشان را مخدوش سازند. این درست برخلاف آموزشهای مذاهب رسمی و گروه های با اخلاق است که پیروان خود را آموزش میدهند که در همه حال درستکار و مخلص بوده و تنها یک نوع اخلاقیات داشته باشند. در فرقه بهر حال فلسفه غالب اینستکه هدف وسیله را توجیه میکند، دیدگاهی که که به فرقه ها اجازه میدهد اخلاقیات خاص خود

را مستقل از محدودیتهای اخلاقی موجود در جامعه بر قرار نمایند. ... "تزویر الهی و یا آسمانی" ... "حقه تکامل دهنده"، ... "صحبت با بابلین" {منحرفین از راه درست، یعنی راه فرقه}، ... و یا اشاره به افراد بیرون فرقه تحت عنوان "افراد تحت نظام" {کسانی که به وسیله سیستم حاکم سحر گشته اند، از جمله عناوینی هستند که در فرقه ها به غیر خود داده میشود.} افراد بیرون فرقه را چنین نامیدن توجیه ایست برای داشتن برخورد و اخلاقیات دوگانه، به این ترتیب برای پیروان فرقه قابل قبول میشود که برخوردی مزورانه با افراد غیر عضو داشته باشند.<sup>iv</sup>

لایلیخ، یک متخصص دیگر این رشته، چهار خصوصیت در هم قفل شده ساختمان فرقه ها، که تعیین کننده دینامیسم اجتماعی آنهاست را به این ترتیب بیان مینماید:

"1- رهبری جذاب و کاریسماتیک. 2- سیستم اعتقادی معنوی. 3- سیستم کنترل. 4- سیستم نفوذ. نقش کریسما و یا جذب رهبری آنست که پیروان و یا معتقدین را به رهبری و یا عقایدش زنجیر میکند.<sup>v</sup> سیستم اعتقادات معنوی و یا روحانی، جذب شده ها را به گروه وصل کرده و رفتار آنها را در چارچوب قوانین و اصول گروه شکل داده و محدود میکند. سیستم کنترل، قوانین آشکار، مقررات و کارکردهائی هستند که افراد را در حرکت خود هدایت نموده و رفتار اعضا گروه را کنترل میکند. این درحالیستکه سیستم نفوذ، که بر فرهنگ گروه غالب است، به اعضا یاد میدهد که چگونه افکار، نظرات، و رفتار خود را با سیستم اعتقادی جدید منطبق سازند. این چهار پایه و یا اصل دست در دست یکدیگر یک سیستم خودکار در بسته را بوجود میآورند که اعضا در آن و به آن شدت متعهد هستند و این تعهد خود را بطور رزومره علنی و ظاهر میسازند. این خود عامل بسته شدن دربها بروی خود است، که اجازه نمیدهد هیچ دلیل و شهادی بر علیه فرقه و یا نقطه نظر متفاوتی دیده شود و یا مورد بررسی قرار گیرد. این سیستم خودکار و در بسته یک واقعیت و حقیقت بسته خاص خود را بوجود میآورد. در چنین چارچوب فکری ای، قدرت و یا آزادی انتخاب افراد از یکسو بخاطر طرد شدن از سیستم اجتماعی بیرون و از سوی دیگر بدلیل طرد درونی دنیای بیرون توسط خود فرد، محدود میشود. چنین سیستمی اعضا را در یک شرایط کنترل شده تنگ و محدود توأم با تعهد سرسختانه و احساس انجام وظیفه قرار میدهد. چیزی که لایلیخ بدرستی آنرا "انتخاب اجباری" خوانده است.<sup>vi</sup>

بعضی از فرقه شناسان تنها فرقه های خاصی، عمدتاً مذهبی ها را متن نظر قرار داده و فرقه را بر اساس شناخت از این دسته از فرقه ها تعریف کرده اند؛ برای مثال در کتاب "تمام کودکان خدا" این تعریف از فرقه را میخوانیم:

"فرقه، یک رهبر زنده دارد، که دکترین فرقه بر اساس الهاماتی که به او میشود شکل میگیرد، الهاماتی که میتوانند ممیزه ای و یا اضافه ای بر مذهب سنتی باشند. رهبر فرقه قضاوت کننده منحصر بفرد خلوص و کیفیت اعتقادی پیروان است و اقتدار مطلق روی آنها دارد. زندگی او همانند شاهان است در حالیکه پیروانش در فقر زندگی میکنند. فرقه اغلب قول سیستمی را میدهد که در آن جذب شده ممکن است برای نجات دنیا و بشریت کار کند، اما در واقع فرقه پیشنهاد انجام هیچ برنامه خدمات اجتماعی برای جامعه نمیشود؛ کار روزانه اغلب اعضا فرقه بی معنی و بی فایده است و بخش کوچکی از تواناییهای آنها، هوش شان، آموخته ها و یا تجربیاتشان را بکار میگیرد. فرقه های مذهبی یک سیستم اجتماعی طرد کننده و یا جداکننده دارند، {خود را از دنیای بیرون ممیز میکنند} و مدعی هستند که پیروان آنها آموخته و یا خوشبخت میشوند. به اعضا به گونه ای آموزش داده میشود که معتقد گردند که آنها از افرادی که خارج از گروه هستند برتر میباشند. برای عضویت در فرقه، فرد باید خود را از جامعه جدا ساخته، شغلش را رها کرده و تحصیلات، خانواده و دوستان خود را ترک کند. شکستن شخصیت و هویت فردی و کنترل فکری، بخشی از شیوه های عضوگیری و سیستم القائی آنها میباشد. فرقه ها اعضا را از بررسی نقد گونه منع میکنند و تشویق میکنند که افکار منفی خود {نسبت به فرقه و رهبریش را} سرکوب سازند، بنابراین آنها را بسمت وابستگی به حاکمیت فرقه کشانده و مانع بلوغ افکارشان میشوند. آداب و رسوم و سنتهای فرقه بلحاظ روانی مضر هستند، و در بعضی موارد حتی بلحاظ فیزیکی خطرناک میباشند، این در شرایطی است که در آنها از مواد مخدر استفاده میشود و یا روابط جنسی ناهنجار و قبیح در آنها رواج پیدا میکند.<sup>vii</sup>

بعضی از متخصصین این رشته فرقه های معمولی را از نوع مخرب، افراطی و مستبد با بیان اینکه بر سر افراد پس از پیوستن آنها به این فرقه ها چه میآید، جدا کرده اند. برای مثال اروین گوفمن چهار خصوصیت را برای شناخت یک فرقه مخرب معرفی میکند:

"1- تمام ابعاد زندگی افراد در یکجا و تحت حاکمیت یک مقتدر واحد شکل میگیرد.

2- تمام مراحل زندگی و فعالیت روزانه افراد در مجاورت افراد زیاد دیگر گذرانده میشود. {همه افعال روزانه، از خورد و خوراک و کار و خواب همه بشکل جمعی است و فرد هیچگاه و یا خیلی بندرت با خود میتواند تنها باشد.}

3- تمام افعال روزانه دقیقاً برنامه ریزی شده، بطوریکه ختم یک فعالیت بلافاصله نقطه آغاز فعالیت دیگر است، این فعالیتها تماماً از بالا و به وسیله یک سیستم رسمی حاکم و تحت نظارت مسئولین به افراد تحمیل میشود.

4- تمام این فعالیتها شکل یک برنامه واحد منطقی برای محقق ساختن اهداف فرقه را بخود میگیرد.<sup>viii</sup>

دکتر اولسون در کتاب "فلوت زنان بدجنس دوران ما" فرقه های معمولی را از نوع مخرب آنها با شاخصهای زیر جدا ساخته است:

"- آنها بخش اعظم کوششهای گروه را به جمع آوری کمکهای مالی و عضو گیری جدید اختصاص میدهند، تمام جوانب مختلف زندگی اعضا شامل وضعیت مالی، اجتماعی، روابط خانوادگی و جنسی آنها تحت کنترل گروه است.

- اعضا فرقه معمولاً بعد از بمباران عشق و محبت اولیه، بطور مداوم در معرض آموزشها و سرزنشهای رهبر جذاب فرقه قرار میگیرند که تحمیل و تحقیر شده و به شکل عضو درآیند.

- فرقه های مخرب به هسته اولیه خانواده و فامیل حمله کرده و آنرا بی ارزش میکنند. دریک فرقه کالیفرنایی، "خانواده" (The Family) مکرراً به اعضا جدید گفته میشد: "وقت صرف کردن با خانواده خود همانند خوردن استراغ خودتان است."

- رهبران فرقه های مخرب اغلب ترتیب ازدواجهای جدید را میدهند، مرزهای جنسی را برای اعضا تعیین میکنند و یا شخصاً برای آنان هم آغوشانی از میان اعضا معین میکنند.

- فرقه های استثمار گرسریعا دینامیسم "درون گروه - برون گروه" را بوجود آورده، گروه ها را در انزوا از یکدیگر قرار داده و بخصوص مانع تبادل عقاید مختلف بین گروه ها میشوند.

- پول جمع آوری شده بوسیله گروه اغلب به مصرف تبلیغات برای بالا بردن محبوبیت، شهرت، قدرت، و جذابیت رهبری میشود و صرف کمک به جمع نمیکرد.

- دکترین این فرقه ها و آداب و رسوم ایشان بر پایه الهاماتی است که رهبری بتدریج کسب میکند، آنها اغلب نافی و بی ارزش کننده آموزشهای سنتی موجود در جامعه هستند و نه مکمل و یا تعمیق دهنده آنان. بنابراین هدف محوری این گروه ها بزرگ نمائی و تائید نارسبستی<sup>ix</sup> رهبر کریسماتیک است. آنها بطور فعال انزوا و دوری از عقاید مختلف موجود در جامعه را تبلیغ کرده و آنها را مردود اعلام مینمایند.

- رهبری بدنبال جدا کردن و غریبه کردن اعضا با خانواده و ملاً اولیه شان است.<sup>x</sup>

پروفسور دول جهت شناخت یک گروه تروریستی تحت عنوان فرقه، و یا برای شناخت گروه ها بعنوان فرقه چهار ویژگی را در نظر میگیرد:

" 1- انطباق: افراد تا چه حد اهداف فردی خود را فدای انطباق با معیارهای گروه و خدمت به رهبری میکنند. رهبری ای که برای آنها تصمیم میگیرد.

2- استثمار: به این معنی که گروه بدنبال بدست آوردن قدرت بدون رعایت اخلاقیات است. فرقه افراد را گول میزند، از آنها سوء استفاده میکند و از ایشان بهره میگیرد.

3- مخدوش سازی ذهن: تا چه میزان شیوه های مختلف، از یکسو توسط رهبر با اعمال حاکمیتش و از جانب گروه با اعمال اقتناع تحمیلی، برای فریب افراد بکار گرفته میشود.

4- وابستگی نگران کننده: نشانگر اینستکه شرایط در فرقه چگونه ایست که وابستگی افراد به فرقه را مطلق کرده و تمامی تجربیات روزانه افراد را همراه ترس و تشویش میکند.<sup>xi</sup>

همانطور که مشاهده میشود تعریف فوق عمدتاً شاخصهایی را برای فهم اینکه بر سر اعضا پس از عضویت آنها چه میآید، مشخص میسازد. تئودور دورپاد هم در کتاب سال 1375 (ه ش) خود تحت عنوان "نورافشانی گاز" (Gaslighting) از همین شیوه برای تعریف فرقه های مخرب استفاده کرده است. { "نور افشانی گاز" یکنوع از شستشوی مغزی تحت این عنوان است و

شاید به این معنی میباشد که با گذر از این پروسه افراد ذهنشان روشن و یا نورانی میگردد! { وی در بخش نهم کتابش، بطور مشخص روانشناختی فرقه را مورد بحث قرار میدهد: او در صفحه 184 کتابش متذکر میشود که چگونه روانشناختی رهبران فرقه شامل استفاده از تحقیر افراد و ایجاد احساس شرم و خجلت در آنهاست، و چگونه به همراه استفاده از سایر شیوه های رفم فکری بکار گرفته شده تحت عنوان "نور افشانی گاز"، وابستگی به فرقه و شک به خود و عدم اعتماد بنفس در افراد تشدید میشود. این نوع از کنترل فکری تأثیرات روانی طولانی مدت و مخربی را به همراه خواهد داشت. دورپاد در صفحه 185 کتابش شش ویژگی فرقه های مخرب را به این ترتیب مشخص میسازد:

- 1 - رهبران فرقه کریسماتیک، جذاب، مستبد و حاکم شونده هستند.
- 2 - پیروان زمانی به فرقه میبوندند که بلحاظ عاطفی دچار یک دگر گونگی شده و یا در گذر از مرحله ای ساختاری در زندگی خود هستند؛ به این معنی که در دورانی میباشند که نیازهای هویتی و احساس به داشتن امنیت و دیواری استوار که بتوانند به آن تکیه زنند بیشترین است.
- 3 - پیروان، رهبر فرقه را ایده آل میکنند. چه رهبر و چه پیروان، رهبر را حاکم مطلق میدانند.
- 4 - رهبران فرقه مخالفت و یا عدم موافقت پیروان را سرکوب میسازند.
- 5 - پیروان کاملاً درگیر کارهای فرقه میشوند، که اکثراً شامل کنترل تمام ابعاد زندگی آنها منجمله روابط جنسی، روابط اجتماعی، خورد و خوراک، انتخاب پوشاک، کار و چیزهای مانند اینها میشود.
- 6 - فرقه ها تأثیرات روانی طولانی مدت، مخرب و دلخراشی روی پیروان خود میگذارند که بتدریج باعث میشود که آنها استقلال وتوان اندیشه انتقادی خود را از دست بدهند.<sup>xii</sup>

در مقالات دیگر من با جزئیات نشان خواهم داد که چه چیزهایی باعث میشود که افراد بخصوص جوانان بسمت فرقه کشانده شوند. ویژگی کسانی که بیشتر امکان جذب توسط فرقه ها را دارند، چیست؟ و همچنین روشهایی که رهبران فرقه برای مخدوش سازی ذهن پیروان خود بکار میگیرند کدامها هستند. اما در اینجا بدنبال این هستم که نقاط مشترک تعریف فرقه ها بطور عام و فرقه های مخرب بطور خاص را بیابم. از تعاریف فوق الذکر، میتوان نتیجه گرفت که یک گروه و یا سازمان حداقل باید دارای چهار ویژگی باشد که بتوان آنرا فرقه نامید. وگرنه میتوان آنرا یک گروه سیاسی، یک جنبش جدید مذهبی، و یا هر چیز دیگری بنامیم.

### ویژگیهای یک فرقه بطور عام و یک فرقه مخرب بطور خاص:

- 1 - فرقه یک رهبر زنده دارد که تمام ابعاد مختلف زندگی پیروانش را کنترل مینماید. بنظر من هر رهبری نمیتواند رهبر فرقه شود، او باید شرایط و یا ویژگیهای خاصی را دارا باشد که بتواند فکر اعضا را تخدیر کرده و آنها را تبدیل به افرادی مطیع، وفادار و فرمانبردار کند بطوریکه آماده باشند تقریباً هر چیزی را فدای رهبر و اوامرش کنند. در بخش بعدی این سلسله مقالات من تعدادی از این ویژگیها که مهمتر از بقیه هستند و نقطه مشترک رهبران فرقه ای میباشند را تشریح خواهم کرد. ویژگی هائی چون جذابیت و یا کریسم، نرسیسم و یا عشق مفرط به خود، احساس برتری و آرزوهای غول پیکر، اعتماد بنفس فوق العاده و قدرت بیان. رهبران فرقه عمدتاً دوست و هم صحبت ندارند، چرا که آنها کسی را در حد خود نمیبینند که بتوانند وی را دوست خطاب نمایند.
- 2 - فرقه ها عمدتاً دارای یک دکترین، ایدئولوژی و یا یک هدف بلند پروازانه هستند<sup>xiii</sup>. دکترین و یا هدفهای اعلام شده یک فرقه بیشتر مصرف جذب و گره زدن اعضا در یکدیگر را دارند. اینکه مذهبی باشند و یا غیر مذهبی، سیاسی باشند و یا شخصی، فلسفه شان شرقی باشد و یا غربی، به اندازه نقاط مشترک دکترین همه فرقه ها که در بخش دیگری مفصلاً توضیح داده خواهند شد، اهمیت و ارزش ندارند. ویژگیهایی چون داشتن یک جهان بینی سیاه و سپید و نگرش به وجود و تقریباً همه ابعاد زندگی از این دریچه. سادگی پیام آنها که در عین حال در یک زوررق اسرار آمیز و مبهم با جملاتی طولانی و غامض بسته بندی شده است. ادعای منحصر بفرد بودن و برتری نسبت به تمام ایده های مشابه. داشتن یک دستور العمل اخلاقی و رفتاری متفاوت برای داخل و بیرون از یکسو و برای رهبری و بقیه اعضا فرقه از سوی دیگر. در ضمن فلسفه و پیام آنها برای انطباق با منافع فرقه در زمان و شرایط مختلف میتواند کاملاً دگرگون شود. خدعه و نیرنگ و اعتقاد به اینکه هدف

وسيله را توجيه ميکند، در واقع در قلب دکترین همه فرقه های مخرب جای گرفته است. به اعتقاد من تمام اصول دکترین فرقه ها ميتواند بسته به نیاز آنها تغيير کند و حتي تبديل به مخالف خود شود مگر دو اصل اساسي وجودی فرقه ها که عبارتند از: اول: حفظ فرقه و رهبری آن به هر قيمت. و دوم وفاداری و اطاعت مطلق از اوامر رهبری مجدداً" به هر قيمت.

در اين نقطه بايد متذکر شوم که ممکن است شخصي به ویژگیهای مشترک دکترین فرقه های مخرب نگاه کرده و مدعي شود که بسياری از مذاهب و حتي فلسفه های سياسي غير مذهبي هم نظرات مشابهي دارند. نظراتي چون اينکه مدعي هستند که ایده آنها منحصر بفرد و برتر از بقیه نظرات مشابه ميباشد. گرچه در مقالات ديگر من سعي خواهم کرد که تفاوتهاي اساسي بين دکترین فرقه ها از یکسو و پیروان مذاهب و فلسفه های مردمی و فراگیر را از سوی ديگر نشان دهم، اما در اين نقطه بايد تاکيد کنم که بسياری از پدیده های موجود در دسته بنديهای مختلف، دارای نقاط مشترکي با یکديگر هستند، اما هر یک از آن دسته بنديها منحصر بفرد هستند و بطور منحصر بفردی با بيان نه تنها نقاط مشترکشان با ساير پدیده ها، بلکه با مشخص شدن نقاط ممیزه شان تعريف ميشوند. طبق یک ضرب المثل ايراني هر گردی گردو نیست، درست است گردو گرد ميشود، اما برای گردو بودن گردی تنها کافي نیست و آن شي گرد بايد خواص ديگری را هم دارا باشد که گردو نامیده گردد. مشابهت های بسياری بين یک موريانه و یک انسان وجود دارد، بخصوص اگر ما به ساختار ژنتيکي و دی، ان، ای آنها نگاه کنیم؛ اما یک مورچه برای رسيدن به مقام انساني بايد ميليونها سال حرکت تکاملي را طی نمايد<sup>xiv</sup>. برای ممیز کردن فرقه ها از پیروان اعتقادات مردمی بايد مجموعه ویژگیهای دو طرف را با یکديگر مقایسه نمود و نه اینکه چند نقطه مشترک را دیده و نتیجه گیری کرد. درست بهمين دليل است که من کاملاً" از کسانی که فرقه ها را حتي فرقه های مخرب و شايد حتي غير مذهبي ها را جنبش جديد مذهبي (NRM = New Religious Movement) ميخوانند متفاوت هستم. به نظر من هيچ مذهب مردمی شناخته شده ای تمام ویژگیهای مشترک فوق الذکر بين فرقه های مخرب را ندارد. در حالیکه ممکن است بعضي از آنها در نقايی از حیات خود بعضي از اين ویژگیها را داشته باشند. حال اگر گروهی خود را کلیسای جديد و یا مذهب جديد بخواند و دکترينش تمام اين ویژگیها را داشته باشد، من ديگر آنها را پیروان یک مذهب خوانده و اعضا یک فرقه مخرب ميدانم.

همچنين بعضي ممکن است مدعي شوند که بعضي از مذاهب مردمی امروز روزگاری در گذشته فرقه بوده اند و امروز متکامل و تبديل به یک مذهب مردمی شده اند و در نتیجه بعضي از فرقه های امروز ممکن است تبديل به مذاهب و یا گروه های فکری مردمی فردا شوند. مجدداً" حتي اگر من نظر آنها را بپذيرم که بعضي از مذاهب مردمی و فراگیر امروزی روزگاری فرقه بوده اند، هنوز اين اثبات کننده چیزی نیست، چرا که ما نمیتوانيم به اين علت که ممکن است میمون روزی تکامل یافته و انسان شود آنها را انسان خطاب کنیم. همانطور که نمیتوانيم گل سیب را سیب بدانيم چرا که روزی تبديل به سیب خواهد شد و یا مربای سیب را سیب بخوانيم چرا که از سیب درست شده است. یک میمون یک میمون است مگر آنکه بعد از ميليونها سال تکامل به درجه انساني برسد و یک گل سیب یک گل است مگر آنکه در شرایط مناسب متحول شده و به یک سیب تبديل شود. من مدعي نیستم که فرقه ها نمیتوانند تغيير و یا تکامل یافته و تبديل به پدیده ای ديگر شوند. چرا که بسياری از رهبران فرقه ها، مانند جيم جونز، با اعتقادات مذهبي و به عنوان یک پیشوای مذهبي معتبر شروع بکار کرده و بعدها تبديل به رهبر یک فرقه مخرب شده اند، و یا هستند کسانی که در نخست یک رهبر سياسي بوده اند و بعد با افزايش کيش شخصيتشان و یا بارز شدن شخصيت واقعيشان تبديل به یک رهبر فرقه و یا رهبری با کيش شخصيت فوق العاده شده اند. افرادی مثل مائو و یا مسعود رجوی، رهبر مجاهدين. و یا یک تاجر سرمايه دار با تحصيلات غربی چون بن لادن که رهبر فرقه القاعده شد. همچنين بالعکس فرقه ها ميتوانند در اثر اتفاقات مختلف تغيير کرده و تبديل به یک حزب سياسي و یا حتي یک شاخه جديد از یک مذهب رسمي شوند<sup>xv</sup>، اما مادامي که نقاط مشترک فرقه های مخرب را دارا ميباشند فرقه مخرب هستند و هر گاه تبديل به چیز ديگری شدند، آن ميشوند که شده اند.

3 - تشکيلات؛ و یا روش جاری شدن کارها در فرقه و کنترل آنها و همچنين در مورد فرقه های بزرگتر، سيستم سلسله مراتب دروني: ممکن است بنظر برسد که فرقه های کوچکتر تشکيلات خاصی ندارند چرا که در آنها اعضا اغلب بطور تک به تک به خود رهبر فرقه وصل هستند، همچنين فرقه های خيلي بزرگتر مثل ال قاعده ممکن است تبديل به يکنوع فرنجاييز (شاخه های مستقل تشکيلاتي یک موسسه با دستور یا شیوه کار، فرهنگ، و اهداف تقريباً" مشابه) بشوند؛ اما بهر صورت چه بزرگ و چه کوچک، چه بهم پیوسته و چه فرنجاييز، و هر

چقدر که ساده و یا پیچیده تشکیلات یک فرقه باشد، همه آنها یک مشابهت های تشکیلاتی دارند. نقاط مشترکی چون: وفاداری مطلق نسبت به رهبری و اطاعت کامل از افراد مافوق. سازماندهی و روش کار تمام فرقه ها آنها را تبدیل به یک موجودیت مستقل همچون یک کشور مستقل و یا حتی یک دنیای مستقل در جامعه میکند؛ موجودیتی با آداب و رسوم، سمبلها، نمادها، و حتی شاید پرچم و سرود خاص خود، سیستم مالی و مالیاتی مستقل، قوانین و شیوه های مجازاتی، در بیشتر اوقات کاملاً متفاوت از اخلاقیات، قوانین و شیوه های کاری ای که در جامعه وجود دارد و حتی در نقطه مقابل آن. ویژگیهای مشترک دیگر سازماندهی فرقه های مخرب عبارتند از: کار سخت و حتی طاقت فرسای اعضا برای محقق شدن خواستههای لحظه ای و دراز مدت رهبر فرقه؛ نبود شک و سؤال در انجام فرامین، مخفی کاری و تحت کنترل بودن مطلق. همه فرقه های مخرب افراد بیرون فرقه و جامعه بزرگتر را دشمن خود دانسته و بنابراین تشکیلات فرقه روی پایه های بدبینی فوق العاده (Paranoia) و خوف مطلق (Phobia) نسبت به بیرونی ها استوار گشته است. عضویت در فرقه مخرب برای مادام العمر است و در نتیجه در بهای خروجی فرقه بسته میباشند، مگر آنکه فرد از آن فرار کند که در این صورت خائن خوانده شده و از دیدگاه فرقه مستحق مرگ میگردد و یا از فرقه به دلیل مفید نبودن اخراج گردد. در مجاهدین به چنین افرادی که مفید بحال آنان نبودند قلموس گفته میشد و در اولین فرصت اخراج میگرددند. در بخش های بعدی بعضی از این نقاط مشترک بطور دقیقتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

4 - سیستم کنترل ذهن، و یا مخدوش سازی ذهن و یا شستشوی مغزی، ویا در فرمهای ساده تر فرقه ها اینکه چگونه آنها اعضا خود را بلحاظ روانی از جامعه ای که در آن زندگی میکنند ایزوله و منزوی مینمایند. تمام فرقه های مخرب بر طبق این تعریف باید یک نوع از سیستم کنترل ذهن را در درون تشکیلات خود بکار گیرند. این شیوه ها را میتوان به سه دسته تقسیم کرد که من آنها را به شکل زیر بیان کرده ام: - سیستمهای نفوذ، - کنترل ذهن و - شستشوی مغزی. یک فرقه مخرب و یا بقول لیفتن "تمام خواه"، (حتی اگر صلح طلب باشد و از خود خشونت نشان ندهد) فرقه ایستکه در مخدوش سازی ذهن افرادش تمام سه مرحله را بکار گیرد؛ بخصوص شستشوی مغزی. فرقه های مخرب گرچه برای عضو گیری عمدتاً شیوه های نفوذ را بکار میگیرند، اما برای اعضا، آنها تمام مراحل مختلف مخدوش سازی ذهن را بکار میگیرند که اختیار و آزادی انتخاب را از آنها گرفته و ایشان را تبدیل به برده های نوین رهبری سازند.

### استفاده از دکرین های مختلف توسط فرقه ها :

تاریخچه فرقه های شاید به قدمت تاریخچه انسان باشد. اولین جادوگران و ساحران شاید اولین رهبران فرقه ای تاریخ بوده اند. تعداد فرقه ها در طول تاریخ، خارج از شمارش میباشد. برای مثال در هند؛ دکتر لانگ مینویسد:

"در طی قرون در کنار معابد ساخته شده برای هزاران خدا، هند دهها هزار انجمن مخفی، فرقه های جنسی خشمگین، فرقه های خون آلود و خون آشام داشته است. که کمترین آنها معتقدین خدای سیاه چهره کالی یعنی تاگی (Thuggee) ها بودند، که خفه کننده گانش تا نیمه قرن نوزدهم قربانی های خود را در شبه قاره هند خفه میکردند و در این زمان نهایتاً بوسیله انگلیسی ها نابود شدند."<sup>xvi</sup>

ما شاهد این بوده ایم که از یکسو چگونه فرقه های کوچک، فرقه ای چون ارتش آزادیبخش همزیستی (SLA= Symbionese Liberation Army) یک گروه چپ تروریستی با ربودن دختر میلیونر معروف، پتی هرست و شستشوی مغزی وی تا جایی که او را به قتل و سرقت از بانک کشاندند در رسانه ها معروف شدند و از آنطرف فرقه هائی با میلیونها پیرو همچون پیروان سای بابا (Sathya Sai Baba) که خود را خدای مادی در دنیا میخواند تا حدود زیادی نا شناخته هستند.<sup>xvii</sup> بعضی از فرقه ها بدلیل تروریسم و یا قتل افراد مشهور نامشان در تاریخ جاویدان شده است. برای مثال زلوتس (Zealots) بدلیل کشتن رومی هائی که جودیا را به تسخیر خود در آورده بودند و یا اسسن (Assassin)، پیروان حسن صباح بدلیل کشتار امرا و وزرا در خاورمیانه، و یا همانگونه که اشاره شد، تاگی ها در هند، و اخیراً مجاهدین در ایران و یا ال قاعده در سطح جهانی بدلیل عملیات تروریستی شان مشهور شده اند. بعضی دیگر هم بدلیل خود کشی های جمعی شان مشهور شده اند، فرقه هائی مثل دروازه بهشت (Heaven Gate) پیروان جیم جونز و دیوید کوروش.

گرچه همانطور که قبلاً اشاره کردم مهمترین عامل برای داشتن فرقه، داشتن رهبر فرقه ایست، با اینحال رهبران فرقه ها برای جذب پیروان خود از دنیای بیرون و همچنین چسباندن اعضا به یکدیگر در درون فرقه، احتیاج به معرفی خود با داشتن دکرین و یا ایدئولوژی خاصی هستند، مذاهب، دکرین ها، پیامها و یا ایدئولوژیهای همچون:

- 1 - نو مسیحي ها: همچون جمعیت اونیدا (Oneida) <sup>xviii</sup> و یا فرقه روز قیامت (Dom's day) <sup>xix</sup> کلیسای متحد (Unification Church) <sup>xx</sup>.
- 2 - فرقه های موجود در هند و با مذهب شرقی (هندی) برای نمونه پیروان هاری کریشنا (Hare Krishna) <sup>xxi</sup>.
- 3 - فرقه های یهودی و یا مسلمان <sup>xxii</sup>. فرقه هائی همچون اسسن، زلوتز، القاعده، که مورد اخیر تا حدی از شکل معمول فرقه ای بدور است. بهر حال درباره آنها مفصلتر صحبت خواهد شد. همچنین مجاهدین که من برای سالها عضو آنها بودم از جمله این فرقه هاست که من مفصلاً درباره آنها صحبت خواهم کرد.
- 4 - فرقه های سیاسی و مارکسیستی؛ فرقه هائی مانند WDU که بوسیله کارول گیامبالو یک عضو سابق آن گروه تشریح شده است <sup>xxiii</sup>. و یا فرقه ای با نام اختصاری O که در خاطرات الکساندر اشتاین بنام "داخل بیرون آمده" (Inside out) تشریح شده است <sup>xxiv</sup>.
- 5 - گروه های معتقد به سحر و جادو، شیطان پرستان، گروه هائی مانند معبد ست (Temple of Set) <sup>xxv</sup>.
- 6 - گروه های روان درمانی، کمک به خود، فرقه هائی مثل پیروان گرگوری ایوانویچ گوردیف <sup>xxvi</sup>.
- 7 - گروه های معتقد به فلسفه های ژاپنی و یا صوفیگری نوع چینی و ژاپنی. گروهائی مثل آئوم شینریکیو (Aum Shinriyo) در ژاپن <sup>xxvii</sup>.
- 8 - فرقه های معتقد به بشقاب پرنده و موجودات و پدیده های فضائی. گروه هائی مثل دروازه بهشت (Heaven Gate) <sup>xxviii</sup>.

همانطور که مشاهده میشود در ذکر فرقه ها با ایده های مختلف و عجیب و غریب میشود مثالها و نمونه های بسیار دیگری را هم آورد، چرا که هیچکس نمیداند که رهبران فرقه های مخرب برای جذب هواداران جدید در حال حاضر و یا در آینده، تحت چه عنوان و حقه جدید و یا قدیمی ای شعارهای خود را مطرح سازند؟

### بخش دوم: چند نمونه:

- 1 - زلوتس (Zealots): "پیدایش فرقه زلوتس به سال 48 بعد از میلاد مسیح باز میگردد، آنها با یکسری از عملیات تروریستی بر علیه رومیان حاکم بر شهر جودیا معروف شدند. این عملیات بیشتر شامل استفاده از نوعی خنجر بنام سیکا (Sica) میشد که استفاده کننده از آن مخفیانه وارد شهری میشد که رومیان در آن حاکم بودند و با خنجر خود یک رومی فرمانده و یا یک یهودی همکاری کننده با رومیان را به قتل میرساند. و یا یکی از افراد معبد را برای گرفتن باج میربود و یا در غذای دشمنان سم میریخت و آنها را بقتل میرساند. توجیه قتل سایر یهودیان بوسیله زلوتسها این بود که آنها غیر اخلاقی بودن {خیانت} خود را از طریق همکاری با رومیان حاکم نشان داده اند، آنها همچنین با قتل چنین افرادی میخواستند به بقیه نشان دهند که رومیان قادر به حمایت از آنان نیستند." <sup>xxix</sup>
- "زلوتسها خود را انقلابیون شتاب دهنده ای {شتاب دهنده خیزش و انقلاب مردم بر علیه رومیها} میدانستند و پیروان خود را به اجبار وادار به اعمال متحورانه میکردند، آنها در تبلیغات و شعارهای خود، از انتظار عمومی مردم در خصوص ظهور قریب الوقوع مسیح موعود استفاده میکردند. ایشان همچنین برای بوجود آوردن خیزش مردمی و انقلاب از شیوه های مختلف همچون تاکتیکهای شوک آور جهت ایجاد حداکثر ترس و تنفر و خشم عمومی، و ایجاد احساس همدردی و گناه در میان مردم استفاده میکردند." <sup>xxx</sup> بعضی اوقات تأثیرات احساسی و عاطفی بوجود آمده در اثر انجام عملیات تروریستی ظالمانه آنان از حدی که تا آنزمان وجود داشت خارج میشد؛ در مواقع دیگر آنها دشمن را تحریک میکردند که بر علیه خواست خود اقدام به اعمال ظالمانه کند تا به این وسیله مردم تحریک شده و شورش کنند." <sup>xxxi</sup>
- زلوتسها یا سیکاریها (Sicarii) {مردان سیکا و یا خنجر بدست} حرکات خود را به گونه ای تنظیم کرده بودند که منجر به شورش و خیزش مردمی شود. هدف آنان این بود که با ظاهر کردن "خشونت و اعمال ظالمانه در هر دو طرف، امکان حل سیاسی و قابل قبول برای دو طرف را از بین برده، اعتبار افراد میانه رو در دوسو را نابود کرده و رفته رفته درگیری را شدت بخشیده و افراد جدیدی را یارگیری کنند." <sup>xxxii</sup>

"رهبران زلوتس حتی انبار مواد غذایی خود را در خلال محاصره طولانی مدت بیت المقدس سوزاندند، که بدینوسیله نشان دهند تا چه حد به کاری که انجام می‌دهند معتقد و مومن می‌باشند و یا بقول خودشان سعی کردند که خدا را مجبور به اقدامی بر علیه رومیها بکنند. {آنها فکر میکردند که} هر چه باشد خدا چاره ای ندارد مگر آنکه دخالت کرده و مومنین به خود را نجات دهد. دست الهی ظاهر نشد و بسیاری از اهالی بیت المقدس از گرسنگی و قحطی مردند. نظر جوزفوس {یک تاریخ نویس برجسته تاریخ قوم یهود} این است که تاکتیکهای زلوتسها منجر به رنج و عذابی شد که قوم یهود پس از آن، به آن گرفتار شدند، رنجهایی چون تبعید از بیت المقدس، کشتار جمعی آنها در مصر و قبرس و سرانجام دومین نابودی معبد بیت المقدس. و سرانجام وی خود آنها را مقصر عمل انتحاری دستجمعی خویش در سال 72 بعد از میلاد مسیح میداند، در آن سال نهصد و شصت تن از زلوتسها شامل زنان، مردان و کودکان، وقتی که فرمانده رومی، فلاویوس سیلوا تصمیم گرفت به ماسادا حمله کند در قلعه ای پناه گرفتند. سیلوا با سربازان خود قلعه و حتی کوه مجاور را محاصره نمود. وقتی که سقوط قلعه اجتناب ناپذیر بنظر رسید، الازار رهبر زلوتسها مدافعان ماسادا را قانع کرد که دست به یک عمل خودکشی دستجمعی بزنند. (دو زن و پنج کودک از این واقعه پابنهان شدن در غاری جان سالم بدر بردند که بتوانند این داستان را بما بگویند.) زلوتسها در ماسادا ترجیح دادند که با دست خود، خود را بکشند بعوض آنکه توسط دشمنان رومی دستگیر شوند.<sup>xxxiii</sup>

2 - اسسن یا پیروان فرقه حسن صباح: "تا قرن سیزدهم میلادی لغت اسسن (Assassin) به معنی استخدام و یا بکار گیری یک قاتل حرفه ای، به شکلها و فرمهای مختلف وارد فرهنگ لغات کشورهای اروپایی شده بود. فلورنتین جیووانی ویلانی، که در سال هزار و سیصد چهارم و هشت میلادی {727 ه ش} فوت کرده است بما میگوید که چگونه امیر لوکا «اسسن های خودش را» (i suoi assassini) به پیسا میفرستد که دشمن اش را بکشند. حتی قبل از وی دانته در یک اشاره، در یکی از آثار خودش صحبت از یک اسسن فریبکار و خائن (lo perfido assassin) میکند؛ ناقل و تشریح کننده قرن چهاردهم آثار دانته جهت توضیح این لغت برای کسانی که با آن آشنا نیستند توضیح میدهد که: یک اسسن کسی است که در قبال دریافت پول آدم میکشد 'Assassino e' colui che uccide altrui per danari'. از آنزمان تا کنون اسسن به عنوان یک اسم شناخته شده وارد تمام فرهنگهای لغات اروپایی شده است. معنی آن قاتل و یا عبارتی دقیقتر کسی است که با خدعه و نیرنگ و یا از طریق فریب دادن، قربانی خود را که فردی مشهور است با انگیزه متعصبانه و یا بدلیل حرص و طمع مادی میکشد. این لغت همیشه این معنی را نداشته است. برای اولین بار چنین لغتی در دفاتر خاطرات جنگ جویان جنگهای صلیبی ظاهر شد، این لغت برای معرفی کسانی بکار گرفته میشد که مشخصات زیر را داشتند: آنها فرقه ای از مسلمانان در شهر لوانت بودند که بوسیله یک شخصیت اسرار آمیز که اصطلاحاً "پیر کوهستان نامیده میشد رهبری میشدند. اعتقادات و اعمال آنها چه برای مسلمانان و چه برای مسیحیان درستکار انزجار آور بود.<sup>xxxiv</sup> پیروان حسن صباح در اصل، در آنزمان حشیشیون خوانده میشدند. بعضی علت بکار گیری این نام برای این فرقه را بدلیل آن دانسته اند که گوئی حسن صباح قبل از انجام عملیات مغز قاتلان حرفه ای خود را بوسیله حشیش تخدیر میکرده است. نویسنده معرف یوگسلاوی و لادیمر بارتول در کتاب بسیار ارزنده خود بنام الموت داستان جذب و تخدیر ذهن یک پیرو حسن صباح بوسیله حشیش را به زیبایی نقل کرده است. در نقطه مقابل پل امیر نویسنده کتاب خداوند الموت ترجمه ذبیح الله منصور معتقد است که حشیش در آن دوران تنها به ماده مخدری که امروز ما آنرا به این نام میشناسیم اطلاق نمیشده است و هر نوع داروئی حشیش خوانده میشده و از آنجا که پیروان حسن صباح شیمی دانان ارزنده ای در میان خود داشته اند و به عموم مردم جهت درمان دارو میداده اند به این نام معروف گشته اند. وی معتقد است که حسن صباح نه تنها از حوریان بهشت خود در قلعه الموت و حشیش برای فرستادن پیروانش جهت ترور و قتل استفاده نمیکرده، بلکه حتی آنها را مقطوع النسل میکرده است که انگیزه جنسی و ضعفی که مانع انجام ماموریتشان شود نداشته باشند. بهر صورت این گروه با هر دو تعریف از حشیش، به این نام شناخته میشدند و گویا این لغت وقتی به صلیبیون در بیت المقدس میرسد تبدیل به اسپس بجای حشیش میشود و آنها اسپسیون خوانده میشوند که در ترجمه تبدیل به اسسن شد. }

"مارکوپولو که در سال 1273 {میلادی مطابق با 652 ه ش} از ایران عبور کرد، در باره رهبر اسسن مینویسد: «او یک دره بین دو کوهستان را مسدود کرده و در آن باغی بوجود آورده که وسیعترین و زیباترین باغی است که تا کنون دیده شده است. ... در جو های آن شیر و شراب و عسل بجای آب جاریست، و دوشیزگان و زنان بسیار زیبایی که وسائل موسیقی مختلفی رامیتوانند بنوازند و با نوای آن به شکل سحر آمیزی بخوانند در آن زندگی میکنند. آوا و رقص مسحور کننده آنان دل هر شنونده و بیننده ای را بخود جذب میکند تا به آنچه که پیرشان میخواهد باور آورده و معتقد شوند که برآستی در بهشت هستند. ... به این ترتیب وقتی که پیرشان از آنها میخواهد که هر شاهزاده ای را بکشند، او تنها کافیسست که به آن جوان بگوید که برو و فلانی را در فلان جا بکش و وقتی که بازگشتی فرشتگان من ترا



به بهشت خواهند برد و حتی اگر کشته شوی من فرشتگان خود را خواهم فرستاد که ترا به بهشت حمل نمایند. ... به این ترتیب آن پیر میتواند پیروان خود را وادار کند که هر کسی را که او میخواید به قتل برسانند.»<sup>xxxv</sup>

فرقه اسسن یا حشیشیون و یا پیروان حسن صباح در سال 469 (ه ش) در ایران بوسیله حسن صباح معروف به پیر کوهستان بنیان گذاشته شد. وی از قلعه مخفی خود در میان کوهستانها ایران معروف به قلعه الموت (آشیانه عقابها) امواج عاملین خود را که حاضر به انجام عملیات انتحاری بودند را برای جاسوسی و یا قتل به نقاط مختلف دنیا میفرستاد. اسسن های فرقه حسن یک الگو و یا قالب برای تمام سازمانها مخفی و اسرار آمیز، سازمانهای جاسوسی و گروه های تروریستی بوده و میباشند که بعد از وی تا دوران ما ظاهر شدند. آنها ال قاعده {و مجاهدین} دوران خود بودند! حسن هر تاکتیک قابل تصویری شامل شکنجه را بکار میبرد، هر وسیله ای شامل جادو جمل تا قتل را بکار میبرد از هر ماده مخدری چون حشیش استفاده میکرد تا چشم دشمن را خیره کرده و کسانی را وادار کند که خواستههایش را محقق و قلب دشمنانش را با خنجر آشنا سازند. برای حسن و اسسن هایش، هدف وسیله را توجیه میکرد. وسیله ترور، خیانت، فریب و هدف رسیدن به قدرت بود. حشیشیون، استادان تغییر شکل و ظاهر بوده و هر وقت که لازم بود میتوانستند با هر کسی پیمان دوستی بسته و با آنها بر علیه دشمنانشان متحد شوند؛ با هر کسی از هندوهای بی خدا گرفته، تا مسیحیان مشرک دست وحدت بر علیه مسلمانان برادرشان میدادند. برای حسن و جانشینانش و رهبران حشیشیون که بعد از وی راه او را دنبال کردند، **اسلام تنها یک پرده سیاه بود که میتوانستند پشت آن پنهان گردند.**<sup>xxxvi</sup> کشتار اسسن های حسن و جانشینانش برای دو قرن ادامه پیدا کرد تا اینکه آنها بوسیله مغولها در سال 652 (ه ش) در ایران از بین رفتند. ... بعد از نابودی پایگاه های آنان در ایران، اسسن ها به حیات خود ادامه داده و در کشورهای مثل هند و سوریه رشد کردند و توانستند گروه های نیرنگ باز و دغلكار را حتی در اروپا بوجود آورند.<sup>xxxvii</sup>

"حسن برای مدت سی و چهار سال بعد از گرفتن الموت زندگی کرد. او برای تحقق آرزوهایش چیزهای بسیاری را فدا کرد، و متحمل زندان و بازجویی های مختلف شد. در مقاطع مختلف او از لبه تیغه مرگ گریخت. او از سوء قصدهای بسیاری (بعضی طرح شده توسط همقطاران اسماعیلیه اش) که بر علیه جانش برنامه ریزی شده بود جان سالم بدر برد. وی سالهای زیادی از عمر خود را در سفرهای طولانی و بسیار سخت گذراند و سالهای زیادی را در خفا زیست، سالهایی که اراده اش را شکل داده و بران کرد تا بتواند آرزوهایش را محقق کند. حسن حتی دو فرزند خود را بدلیل عدم اجرای قوانین و فرامین اش بقتل رساند، یکی را بدلیل مستی و دیگری را بدلیل قتلی که حسن فرمائش را نداده بود. بلی مرد پیر کوهستان چیزهای زیادی را برای محقق شدن آرزوهایش فدا کرد، و حالا در بستر مرگ او نقشه میکشید که چگونه نقشه اش برای آینده ادامه یابد، وی بهنگام مرگ لبخندی بر لب آورد چرا که میدانست که خواب و خیالهایش روزی کابوسی برای دنیا خواهد شد. نویسنده اشاره به ال قاعده دارد که آنها را وارثین حقیقی راه حسن صباح میخواند."<sup>xxxviii</sup>

"در بهار سال 500 (ه ش) حسن صباح در بستر مرگ یار وفادارش، بزرگ امید را بعنوان جانشین خود انتخاب نمود که راه حشیشیون را ادامه دهد. ... وی بین سالهای 503 تا 517 سعی کرد آرزوهای رهبرش را حداقل در ظاهر دنبال کند."<sup>xxxix</sup>

"بعد از امید پسرش محمد اول بین سالهای 517 تا 541 (ه ش) حشیشیون را رهبری کرد، در دوران رهبریش وی با شورشی از جانب اسسن ها روبرو شد. شورشیان امید را به این متهم میکردند که وی با انتخاب محمد سعی کرده است یک سلسله سلطنتی بوجود آورد، آنها به این ترتیب صلاحیت محمد برای رهبری را به زیر سؤال کشیدند. محمد پذیرفت که آنها را دیده و بحرقتان گوش دهد. وقتی پانصد تن از معترضین در پیش او ظاهر شدند، محمد دستور داد که سربازان وفادارش دویست و پنجاه تن از معترضین را کشته و اجسادشان را به دویست و پنجاه تن بقیه وصل کرده و آنها را به بیرون الموت پرتاب نمایند. این آخرین اعتراض به رهبری او در خلال بیست و چهار سال رهبریش بود. بعد از او پسرش حسن دوم معروف به حسن دیوانه برای مدت چهار سال که بسیار دراز مینمود فرقه را رهبری کرد. حسن دوم بسیاری از آداب و رسوم اسسن را بکنار گذاشت و حتی اجازه نوشیدن شراب را به هواداران خود داد. رفتار عجیب و غریب او باعث ضعیف شدن فرقه و تجزیه آنها به شاخه ایران و شاخه سوریه شد که بعد از نابودی شاخه ایران به حیات خود در سوریه و لبنان ادامه داد."<sup>xl</sup>

3 - معبد خلق جیمز وارن جونز (People's Temple): جیم جونز در بیست سوم اردیبهشت 1310 (ه ش) در شهر کرت ایالت ایندینای آمریکا بدنیا آمد، نویسنده زندگی او تیم ریتمن زندگی اولیه او را به این ترتیب تعریف میکند<sup>xl</sup>: در سالهای نخست دوران تحصیلش جونز عاشق خواندن کتاب بود و بزودی کتابهای چندین سال بالاتر از سال تحصیلی

خود را مطالعه میکرد. او یک دانش آموز ممتاز بود، راحت و صریح در کلاس صحبت میکرد و در صحبت‌هایش از خود مطمئن بود. وی از آندوران خصوصیات رهبری را از خود بارز مینمود، بیرون مدرسه او میتوانست همکلاسی هایش که حتی در مدرسه مزاحمش میشدند را کنترل کند. او محیط را به شکلی که مطلوب خودش بود در می‌آورد. وقتی که به بلوغ رسید براحتی میشد گفت که او یک نابغه است. او از دوران دانش آموزی یاد گرفت که چگونه هم کلاسیهای خود را بخود جذب نماید، آنها را مشغول نگه دارد و اختیارشان را در دست خود گیرد. برای تحقق این ویژگیها او چهره عوض میکرد از یک هم بازی به یک فرد حاکم و مقتدر؛ به این ترتیب حاکمیت خود را اعمال میکرد و بعد دوباره چهره عوض میکرد و نقش یک دوست را بخود میگرفت.<sup>xliii</sup> بعنوان یک نوجوان وی جذب ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی شد. ... در تابستان 1333 (ه ش) در سن بیست و سه سالگی، جیم در کلیسای در شهر ایندیاناپولیس موعظه میکرد و مدعوین را به تحمل یکدیگر از نژادهای مختلف و پذیرش اصول سوسیالیستی دعوت مینمود. سال بعد وی کلیسای جدیدی، بنام بالهای رستگاری را بنیان گذاشت و بزودی آنرا معبد خلق نامید. در دهه 1330 (ه ش) جیم جونز جذب کشیشی بنام پدر دیواین شد که استقبال مردمی از جلسات موعظه اش و ثروتش بطور تصاعدی رو به افزایش بود. جونز تعدادی از پیروان خود را به فیلادلفیا برد که موعظه او را بشنوند و بزودی از نوع موعظه او تقلید کرده و بجمع آوری کمک مالی پرداخت. ... کلیسای او در ایندیانا، بطور شدیدی در مقطعی بدلیل چپ و رادیکال بودن مورد انتقاد قرار گرفت، بنابراین جونز تصمیم گرفت کلیسای خود را به اوکیا در کالیفرنیا آمریکا منتقل سازد، وی پیروان خود به همراه تعدادی از حواریون پدر دیواین را با خود به آنجا برد. جونز معتقد بود که اوکیا به اندازه کافی از بقیه جامعه ایزوله است و از هرگونه حمله اتمی بدور میباشد، که او بتواند بهشت برابری نژادی خود را در آنجا بوجود آورد. در آنجا جونز قدرت خود را بیشتر کرد، افراد حرفه ای و مرفه را با پیام برابری نژادی خود جذب نمود و ثروت آنها را بخود اختصاص داد. در سال 1353 (ه ش) جونز منطقه ای را در کشور گویان رهن کرد و تعدادی از اعضا معبد خلق خود را به آنجا فرستاد که جنگل را برای تاسیس شهر جونز در آنجا پاکسازی کنند. در سال 1356 وقتی مقامات اداره مالیات آمریکا به بررسی حسابهای مالی معبد خلق و به جیب خود ریختن مواجب دولتی سالمندان توسط جونز پرداختند، وی تصمیم گرفت که سازمان خود را به گویان منتقل کند. در همان سال بعضی از جدانشدگان از وی، زمزمه اینرا شروع کردند که وی پیروان خود در گویان را شستشوی مغزی میدهد و آنها را بر خلاف اختیارشان در آنجا نگه داشته است و کویان را آزار میدهد و روز به روز بیشتر کارش به جنون کشیده میشود. سرانجام وقتی چند جدا شده صاحب نفوذ و مشهور منجمله تیموتی استون (که زمانی نفر دوم تشکیلات جونز محسوب میشد) نماینده کنگره کالیفرنیا، لئو رایان را راضی کردند که اتهامات را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد، رایان و گروهی از خبرنگاران و عکاسان و تعدادی از خانواده افراد اسیر در آنجا، در پائیز 1356 (ه ش) راهی شهر جونز شدند. روز دوم اقامتشان در آنجا وقتی که آنها تصمیم گرفتند که شهر جونز را ترک کنند، به آنها توسط افرادی مسلح که از طرف جونز فرستاده شده بودند حمله شد و در نتیجه، نماینده رایان، سه خبرنگار و یک عضو معبد خلق که قصد داشت همراه آنها فرار کند کشته شدند. در معبد، جونز پیروان خود را جمع کرده و مدعی شد که آخر زمان فرا رسیده و عمل انتحاری انقلابی تنها راه ممکن برای آنهاست. یک نوع سم مهلک سیانور با شربتبی مخلوط شده و همه، ابتدا "کودکان و بعد بقیه آنرا نوشیدند. ظرف چند ساعت 913 نفر شامل 276 کودک مسموم شده و کشته شدند. آنها حتی سگهای خود را نیز مسموم کرده بودند. جیم جونز تنها کسی بود که سم نخورده بود و با گلوله خود را کشته بود. بدن وی در نزدیکی منبرش پیدا شد.

4 - شاخه دیویدی های روز هفتم ادونتیست (Adventists)<sup>xliiii</sup>: رهبر این فرقه ورنون وین هاول (Vernon Wayne Howell) است که نام خود را عوض کرده و خود را دیوید کوروش نامید. وی در 1356 (ه ش) در شهر تایلر تگزاس در کلیسای روز هفتم ادونتیست که مذهب مادرش بود غسل تعمید داده شد. دیوید بزودی عاشق دختر کشیش آن کلیسا شد و به وی گفت که از طرف خداوند به او وحی شده است که آن دختر باید به او داده شود. کشیش شوک شده کوروش را از کلیسا بیرون کرد و وقتی که او به خواسته خود اصرار ورزید شورای کلیسا او را از جمع پیروی آن آئین طرد کردند. دلائل دیگر برای اخراج وی در سال 1360 (ه ش) لحن مستحجن وی بهنگام مراسم دعای کلیسا و اشارات مکررش به سکس بهنگام موعظه مذهبی در کلیسا بود. همان سال کوروش راهی ماننت کارمل (Mount Carmel) شد جایی که وی به کلیسای شاخه دیویدی ها بعنوان ظرفشو پیوست.

ریشه شاخه دیویدی ها به 1209 (ه ش) باز میگردد که دوران فوران و ایجاد شاخه های مذهبی در دیانت مسیح در آمریکا است. در سال 1210 یک فرد منکر خدا، ناگهان به خدا ایمان آورده و کشیش شد. وی ویلیام میلر بود که درباره پیشگویی های کتاب مقدس در مورد فرارسیدن آخر زمان موعظه میکرد و اعلام کرد که قیامت در روزی بخصوصی در سال 1222 بوقوع خواهد پیوست. وقتی که قیامت در آن روز بخصوص رخ نداد، میلریها از کنار او پراکنده شدند.

اما افکار فرقه ای او باقی ماند و نهایتاً "تبدیل به کلیسای روز هفتم ادونتیست شد. حدود سال 1309 (ه ش) یک کشیش ادونتیست، بنام ویکتور هوتوف از کلیسای خود در لس آنجلس اخراج شد. هوتوف فرقه خود را بنیان گذاشت و پیش بینی کرد که بزودی در اسرائیل، مسیح توسط یکی از معاونینش بنام دیوید به پادشاهی خواهد رسید. وی جنبش خود را شاخه دیویدی های روز هفتم ادونتیست خواند. در بستر مرگ، همسر او، لوئیس رهبریت گروه را بدست گرفت. در سال 1360 وقتی که کوروش به ماننت کارمل وارد شد بلافاصله بوسیله اکثر اعضا بدلیل غرور فوق العاده اش مورد بی مهری قرار گرفت. کولین ویلسون در این مورد مینویسد: "لوئیس رادن رهبر فرقه مجموعه تمام آنچه هائی بود که کوروش آرزو میکرد باشد. هنوز در سن شصت و هشت سالگی وی جذاب بود و یک چهره شناخته شده تلویزیون نو مسیحیان (evangelist) بود و دوستان بسیاری در سراسر دنیا داشت. وی همچنین محبوب گروه های معتقد به زن سالاری (فمینیست) بود، چرا که اعلام کرد که خدا زن است و دعا های خود را بجای «اوه پدر ما در آسمانها» با «مادر ما در آسمانها» شروع میکرد. برای مدتی او نیز نظر افراد دیگر را در مورد کوروش داشت و بهمین دلیل او را وادار کرده بود که در یک اطاق کوچک بدون اسباب و اثاثیه زندگی کند که از غرورش کاسته شده و قدری فروتن شود. اما نظر او وقتی شروع به تغییر کرد که دو سال پس از آمدن کوروش به آنجا، کوروش به وی گفت که به او الهام شده که خداوند او را انتخاب کرده که پدر فرزند لوئیس شود. وقتی جورج پسر لوئیس که خود را جانشین مادرش میدانست و امیدوار بود که بعد از او به رهبری فرقه منسوب شود این خبر را شنید تمام کوشش خود را کرد که کوروش را از آنجا طرد کند. اما مادرش که قانع شده بود از کوروش بارور است از کوروش دفاع کرد. جنگ قدرت میان کوروش و جورج زمانی به نقطه پایان رسید که وی اینبار اعلام کرد که به او وحی شده که باید با دختر چهارده ساله یک عضو فرقه بنام راشل جونز ازدواج نماید.<sup>xiv</sup>

برای مدتی کوروش و جورج رادن در یک صلح لرزان با یکدیگر بودند تا اینکه روزی جورج تصمیم گرفت سلاح خود را مسلح ساخته و کوروش را بکشد. اوتیر انداز بدی بود و کوروش بدون آنکه آسیبی ببیند با بیست و پنج تن از هوادارانش از آنجا فرار کرد و در محلی در تگزاس که آنرا فلسطین خواند سکنی گزید. در دورانی که هوادارانش آن پایگاه را میساختند، کوروش به مناطق مختلف از کالیفرنیا گرفته تا اسرائیل و استرالیا برای جذب پیروان جدید سفر کرد، وقتی در کلیسای روز هفتم ادونتیست در سنت دیاگو وی مدعی شد که او مسیح موعود است، حاضرین کم مانده بود که او را به بیرون کلیسا پرتاب کنند.<sup>xv</sup> با اینحال کوروش بدلیل آنکه میشد گفت دانه المعارف کتاب مقدس است و با قدرتی که در قانع کردن افراد داشت مانع از این شد. به این ترتیب گروه او در پایگاه فلسطین رفته رفته بزرگ شدند. اگر هوادار جدیدی دختر نو جوانی داشت معمولاً آن دختر به همسری کوروش در میآمد. در همین دوران در واکو، لوئیس رادن مرد و پسرش جورج جانشین وی شد. رشد گروه کوروش در پایگاه فلسطین که تنها حدود صد و چهل کیلومتر از کلیسای رادن در واکو تگزاس فاصله داشت حسادت و بدبینی فوق العاده جورج را بر انگیزت تا جائیکه وی ادعای خدائی کرد و پیشنهاد انجام یک مسابقه عجیب و غریب را به کوروش داد. و آن اینکه هر کس که بتواند جسد مرده یکی از پیروان فرقه را که هشتاد و پنج سال داشت را از قبر بدر آورده و زنده کند پیامبر راستین خدا است. کوروش حاضر به انجام چنین مسابقه ای نشد و به پلیس شکایت کرد که جورج با اینکارش میخواهد به حریم یک مرده تجاوز کند. پلیس از کوروش خواهان مدرکی دال بر ادعایش منجمه عکس آن مرده شد. کوروش و تعدادی از جنگجویانش پنهانی وارد ماننت کارمل شدند که از آن مرده عکس بگیرند. جورج که متوجه حضور آنها شده بود به ایشان تیر اندازی کرد و بدنبال آن، تیر اندازی بین دو گروه شروع شد. از آنجا که هیچیک از جنگجویان مهارتی در تیر اندازی نداشتند کسی آسیب جدی ندید و بزودی پلیس همه آنها را دستگیر کرد. کوروش خوب میتوانست از قدرت رسانه ها بفع خود استفاده کند و در مصاحبه با رادیوی محلی داستان خود را با مهارت تعریف کرد. جورج رادن آنقدر از شنیدن صدای کوروش خشمگین شد که در نامه ای به دادگاه عالی تگزاس هئیت منصفه را تهدید کرد که اگر کوروش را محکوم و دستگیر نکنند، همه آنها را به بیماری ایدز و هرپیس مبتلی خواهد کرد و خواهد کشت. وی توسط دادگاه به شش ماه زندان بجرم تهدید هئیت منصفه محکوم شد و کوروش و مردانش بخشوده شدند. پانزده ماه بعد وقتی یکی از پیروان شاخه دیویدی ها در حضور جورج رادن مدعی شد که کوروش مسیح است، جورج آنقدر خشمگین شد که سر آن مرد را با تیر به دو نیم کرد. وی دستگیر و محکوم به زندان شد. به دنبال آن معلوم شد که ماننت کارمل قرض بسیاری دارد و به حراج گذاشته شد، کوروش توانست در حراجی آنجا را خریده و به این ترتیب پیروان مستقر در ماننت کارمل و پایگاه فلسطین به یکدیگر پیوستند. به این ترتیب کوروش رغیب خود را از میدان بدر کرده و پیروزی خود را تکمیل کرد، اما زندگی خوشبختی در انتظار او نبود.<sup>xvi</sup>

کوروش که خود را فرستاده خدا میخواند، نخست پیش بینی کرد که آخر زمان موقعی خواهد بود که او به اسرائیل رفته و یهودیان را غسل تعمید داده و مسیحی کند، وی میگفت این آمریکائی ها را تحریک خواهد کرد که به سرزمین مقدس حمله کرده و این جرقه ایست که منجر به وقوع آخر زمان و فرا رسیدن آرمادگدن (Armageddon) یا قیامت میشود.

او واقعا" برای تحقق این امر در سال 1359 (ه ش) به اسرائیل سفر کرد، اما وقتی پیش بینی اش درست از آب در نیامد حرفش را عوض کرد<sup>xlvii</sup>. بعد از آنکه وی در سال 1369 اسم خود را عوض کرد پیش بینی اش را هم به این تغییر داد که آخر زمان موقعی رخ خواهد داد که قوای آمریکائی به پایگاه او در تگزاس حمله کنند. وقتی که ماموران اف بی آی با تانکهای خود در روزهای آخر در واکو ظاهر شدند، بنظر میرسد که این پیشگویی کوروش در ذهن هوادارنش زنده و ماده شد؟ با پیش گوئی و تحت پوش نزدیک بودن آخر زمان، کوروش از همان روزهای اول پیروانش را برای پذیرا شدن این واقعه شستشوی مغزی میداد. در یکی از آموزشهای کتاب مقدس وی در سال 1368 (ه ش) که بر روی نواری باقی مانده است وی خطاب به پیروانش میگوید: « شما احمقهای بیشعور، اینرا توی مختان بکنید، این میگوید که قلبش شهادت داد که معلمی خواهد آمد! [اشاره به نقل قولی از مسیح در انجیل که صحبت از پیامبری میکند که بعد از عیسی مسیح قرار است بیاید] اگر شما حق را دنبال نکنید [کوروش مدعی بود که فرد وعده داده شده اوست و از پیروان خود میخواست که او را بعنوان پیامبر خدا قبول کنند] همگیتان در آتش جهنم خواهید سوخت. بهتر است از خدا بترسید. بخاطر اینکه شما را به طبقه آخر جهنم خواهد برد<sup>xlviii</sup>. او [مسیح] دارد سعی خود را میکند چرا که اگر گوش ندهید او شما را نیز خواهد کشت.<sup>xlix</sup>»

" سرانجام نهم اسفند ماه 1371 وقتی که نمایندگان اف بی آی سعی کردند حکم دستگیری دیوید کوروش را بجرم داشتن سلاحهای غیر مجاز و سوء استفاده جنسی از کودکان در مانت کارمل در ده مایلی شهر واکوی تگزاس به اجرا بگذارند. تیر اندازی بین دو گروه شروع شد که ده کشته شده بر جای گذاشت. چهار نفر از نیروهای نظامی و شش نفر از پیروان کوروش. بعد از پنجاه و یک روز محاصره آن پایگاه که در طی آن دو طرف در حال مذاکره برای خاتمه مسالمت آمیز این جریان بودند، سرانجام در روز سی ام فروردین 1372، کوروش و هشتاد و پنج نفر از پیروانش در اثر یک خودکشی جمعی و یک آتش سوزی عمدی در مانت کارمل کشته شدند. در این فاجعه بیست و پنج کودک که اکثر آنها فرزندان خود کوروش از زنان مختلف عضو بودند کشته شدند. بیست و یک کودک که پنج روز قبل از این واقعه توسط کوروش بعد از تیراندازی بین دو طرف آزاد شده بودند از این ماجرا جان سالم بدر بردند."<sup>l</sup>

5 - آل قاعده: " لغت القاعده به عربی به معنی پایه است. این گروه نام خود را مدیون مسافرانی است که از طریق پاکستان و سایر کشورها راهی افغانستان میشدند که به مجاهدین در آنجا در خلال جنگ بر علیه شوروی به پیوندند. بیشتر خانواده این افراد برای همیشه آنها را از دست دادند. ... مسلمانان داوطلب در پاکستان نخست تحت فرماندهی عبدالله اعظم و بعد ها اسامه بن لادن {بوسیله آموزگاران غربی آموزشهای نظامی را میدیدند که بر علیه روسها وارد یک جنگ چریکی شوند. به آنها اصطلاحاً "افغانهای عرب" گفته میشد، در همین دوران بود که بن لادن سپاه اسلامی خود را بوجود آورد. ... آمریکانیها در آنزمان نمیتوانستند تشخیص بدهند که متحدان ایشان در آنزمان علاوه بر جنگ با دشمن مشترک، کمونیستها در حال متحد شدن زیر پرچم اسلام هستند". کسانی که اکثریتشان دنیای مدرن را و استفاده از آنرا نفی کرده و گناه آمیز و ضد اسلامی میدانستند. مهاجرین به پاکستان نوعی از اسلام را انتخاب کردند که دیوباندی خوانده میشود. (نامی که از یک دهکده در پاکستان گرفته شده)، خود این دیدگاه مشابه وهابیسمی است که توسط عربستان ترویج میشود. آنها معتقدند که این نگرش آنها را از مدرنیسم فاسد کننده ای که توسط غرب ترویج میشود مصون نگه خواهد داشت."<sup>li</sup>

وقتی بن لادن آل زواره ای (یک پزشک از اهالی مصر) را ملاقات کرد؛ تقریباً "خیلی زود او را بعنوان دوست و یاور نزدیک خود انتخاب کرد. "آل زواره ای که بوسیله بن لادن دکتر بخاطر تحصیلاتش نامیده میشد، بخاطر دانش و فضلش و تعهدش به جهاد بر علیه شورویها، یهودیان و آمریکا، خیلی به اسامه نزدیک شد. ... جهت نشان دادن دوستی اش، دکتر دو پیرو خود را در خدمت بن لادن قرار داد که ستونهای اصلی اعدامهای بدون محاکمه این گروه شدند، آنها، محمد عاطف و ابو عبیدال بن شیری که برنامه ریز عملیاتی آل قاعده شد، بودند. عاطف که در یک حمله هوایی آمریکا به افغانستان در آبان 1380 (ه ش) کشته شد، برنامه ریز عملیاتی گروه بود. بن شیری نیز عنوان دومین فرمانده نظامی القاعده را داشت. وی بعدها در یک حادثه در دریاچه ویکتوریا غرق شد. بن لادن رفته رفته از اعظم که روزگاری دوست و آموزگار او بود دور شده و بیشتر و بیشتر به آل زواره ای نزدیک شد. اعظم بین آمریکا و شوروی تفاوتی نمیدید و معتقد بود که هر دو دشمن اسلام هستند، با اینحال مخالف اعمال تروریستی بر علیه آمریکا بود. دلیل وی برای این مخالفت این بود که میگفت عملیات بر علیه آمریکا عملیات بر علیه کشوریست که مرزی با کشورهای اسلامی ندارد. آل زواره ای و همینطور بن لادن مخالف این نظریه بودند. به این ترتیب رفته رفته اعظم از آندو فاصله میگرفت و نمیتوانست نظری در مورد عملیات نظامی بدهد."<sup>lii</sup> در سال 1365، بر طبق گزارش سرویسهای اطلاعاتی خاورمیانه ای، بن لادن کمپهای آموزشی خود را در شیخ نشینهای خلیج فارس تاسیس کرد. در این کمپها حدود 50 فرمانده بدور از جنگجویان افغانی در چادر زندگی کرده و آموزش نظامی میدادند و میگرفتند. بن لادن این کمپها را

پناهگاه شیران خواند و در سال 1367، یکسال قبل از عقب نشینی شورویها از افغانستان بن لادن و تروریست های مصری فرقه ال قاعده را بنیان گذاشتند.<sup>liv</sup>

<sup>i</sup> Robert Jay Lifton John Jay College City University of New York, New York, January 1995 – cited from: Margaret Thaler Singer Cults in our Midst; Jossey-Bass; A Wiley Imprint; 2003; P: xii

<sup>ii</sup> Margaret Thaler Singer Cults in our Midst; Jossey-Bass; A Wiley Imprint; 2003; PP: 6 & 7

<sup>iii</sup> -این اشاره به کشور باستانی بابل است که یهودیان را به اسارت کشانده بود و در تورات به بدی از آنها اسم برده شده است، دیوید کورش رهبر یک فرقه مخرب آمریکایی، دشمنان خود و حتی افرادی که عضو فرقه او نبودند را بابلی میخواند و به حواریون خود حق میداد که در برخورد با غیر عضو هر دروغی را که میخوانند و لازم میبینند بگویند و هر گونه که لازم است به آنها کتک بزنند.

<sup>iv</sup> Margaret Thaler Singer Cults in our Midst; Jossey-Bass; A Wiley Imprint; 2003; P: 9

<sup>v</sup> Lailch, Janja. (2004). Bounded choice: True believers and charismatic cults. Berkeley, CA: University of California Press. , P: 17 Cited from: Responding to Jihadism: A Cultic studies Perspective Michael D. Langone, Ph.D. Editor, International Cultic Studies Association; Cultic Studies Review; special Issue Terrorism. Vol 5, No. 2; 2006; PP: 281, 282

<sup>vi</sup> Responding to Jihadism: A Cultic studies Perspective Michael D. Langone, Ph.D. Editor, International Cultic Studies Association; Cultic Studies Review; special Issue Terrorism. Vol 5, No. 2; 2006; PP: 281, 282

<sup>vii</sup> Carroll Stoner and Jo Anne Parke; 'All Gods Children' The Cult Experience Salvation or Slavery?' Chilton Book Company; 1977; P: 4

<sup>viii</sup> Goffman, Erving. 1961. Asylums: Essays on the Social Situation of Mental Patients and Other Inmates. New York: Anchor Books. - Page 6; cited from: Benjamin Zablocki & Thomas Robbins; 'misunderstanding Cults' Searching for objectivity in a controversial field; University of Toronto Press; 2001; P: 416

<sup>ix</sup> - نارسیم یکنوع بیماری روانی است که بطور خلاصه میتوان آنرا عشق مفرط به خود دانست. این از اسم فردی از یک داستان یونانی به نام نارسیم گرفته شده است که عاشق رخسار خود بود و ساعتها در کنار دریاچه به انعکاس تصویر خود در آب خیره میشد.

<sup>x</sup> - Peter A. Olsson; 'Malignant Pied Pipers of our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; PP: 31, 32

<sup>xi</sup> Are Terrorists Cultists? (آیا تروریستها فرقه هستند) Arthur A. Dole, Ph.D. ABPP Emeritus Professor, Psychology in Education University of Pennsylvania. Cited from: International Cultic Studies Association; Cultic Studies Review; special Issue Terrorism. Vol 5, No. 2; 2006; P: 204

<sup>xii</sup> Dorpart, T. -1996- Gaslighting, The Double Whammy, Interrogation, and Other Methods of Covert Control in Psychotherapy and Psychoanalysis. Jason Aronson Press, Northvale New Jersey, London. Cited from: Peter A. Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; P: 170, 171

<sup>xiii</sup> در مورد فرقه های روانشناسانه و رواندرمانی و یا کمک بخود و خود ارتقا دهنده، آنها باید هدف خود را ارتقا اعضا به وجودی برتر اعلام نمایند.

<sup>xiv</sup> البته طی راه معکوس چندان مشکل نیست کفایت که شما تبدیل به یک عضو وفادار یک فرقه مخرب شوید تا یاد بگیرید که چگونه مثل مورچه رفتار نمایند، بعدها خواهید دید که در فرقه های مخرب چون مجاهدین، رهبران فرقه پیروان خود را دعوت به بازگشت در مسیر تکاملی پیموده شده و تبدیل شدن به یک موربانه میکنند و خواهان برقراری همان رابطه ای بین خود و پیروانشان میشوند که بین مورچگان کارگر و سرباز و ملکه کندوی مورچه ها وجود دارد.

<sup>xv</sup> لایلاخ که خود برای مدت ده سال عضو یک فرقه سیاسی بنام حزب کارگران دموکراتیک بوده است میگوید: " تعدادی از فرقه در طول عمر خود به شکلهای مختلف چون یک گروه اجتماعی و یا یک جنبش اجتماعی در آمده اند، بعضی بدلیل عوض شدن اندازه و تعداد نفرات عضویشان و یا بدلیل عوض شدن شیوه های جذبشان. بنابراین یک فرقه در طول حیاتش میتواند در مرحله ای بعنوان گروهی با مرزهای مشخص بین درون و بیرون و در نقاطی دیگر با مرزهای مبهم بین داخل و بیرون معرفی شده و شکل یک جنبش اجتماعی با مرزهای مبهم بخودگیرد که بتواند افراد بیرونی را بخود جذب نماید." نقل شده از:

Benjamin Zablocki & Thomas Robbins; 'misunderstanding Cults' Searching for objectivity in a controversial field; University of Toronto Press; 2001; P: 124

<sup>xvi</sup> برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فرقه های هند میتوانید به کتاب زیر مراجعه نمایید:

Lung, Haha and Christopher B. Prowant. Black Science: Ancient and Modern Techniques of Ninja Mind Manipulation. Boulder, Colorado: Paladin Press, 2001.

<sup>xvii</sup> برای آگاهی بیشتر نسبت به فرقه سای بابا، میتوانید به مرجع زیر مراجعه نمایید:

the INFORM; Information Network on Religious Movements; [www.inform.ac](http://www.inform.ac)

<sup>xviii</sup> جمعیت اونیدا (Oneida) در آمریکا: در قرن نوزدهم گروهی مسیحی بودند که بوسیله فردی بنام نویس (Noyes) در سال 1843 بنیانگذاری شده و تا حدود 1881 وجود داشتند. آنها یکی از تعداد زیادی از فرقه های مسیحی بودند که در دوران "دومین بیداری بزرگ" که دوران نو آوری های اجتماعی مسیحی در آمریکا بود، بوجود آمد. دورانی که حدود 1840 شروع شد و حدود 1880 خاتمه یافت. بر طبق نظریه مذهبی مطلق گرایانه نویس، برای کسانی که تهي از گناهان شده اند، مراعات قوانین و سنتهای معمولی واجب نیست چرا که این پیروان روح کتاب مقدس را دریافته اند. قوانین و سنتها فقط برای کسانی وضع شده است که هنوز در چنبره گناه گرفتار میباشند. نویس تا آنجا پیش رفت که اعلام نمود که وی مجبور به اطاعت از قانون اساسی آمریکا و یا هر قانون دیگری نیست. نقل شده از:

Child - Rearing Issues in Totalist Groups - Amy Siskind – cited from: Benjamin Zablocki & Thomas Robbins; 'misunderstanding Cults' Searching for objectivity in a controversial field; University of Toronto Press; 2001; P: 426, 427

<sup>xix</sup> جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد فرقه های معتقد به روز قیامت (Dom's day) به کتاب زیر مراجعه نمایید:

<sup>xx</sup> استیون حسن، یک عضو سابق این گروه: آنرا بگونه زیر تعریف کرده است: "کلیسای متحد (Unification Church) که نام رسمی آن «جامعه روح مقدس برای متحد ساختن دنیای مسیحیت» (The Holy Spirit Association for the Unification of World Christianity) است، یکی از بزرگترین و قابل مشاهده ترین فرقه های مخرب در ایالات متحده آمریکا میباشد. سازماندهی آن کاملاً تحت سیطره رهبرش سان مینگ مون (Sun Myung Moon) { بهمین دلیل آنها اکثراً "بنام مونیز خوانده میشوند، نامی که پیروان حاضر به بکار بردن آن نیستند} یک بازرگان متولد کشور کره میباشد. در دهه 1350 (هـ.ش) اعضا این فرقه بخشی از چهره روزانه اکثر شهرهای آمریکا شدند. آنها در خیابانها ایستاده و با فروش گل کاغذی و یا آب نبات، عروسکهای کوچک، و یا شاید چیزهای مشابه از مردم کمک مالی میخواستند. در همین دوران آنها بطور فعالی در مدارس و دانشگاهها عضو گیری میکردند. بطور معمول ظاهری مطلوب، مودب و سمج دارند. ... یک ویژگی دیگر پیروان کلیسای متحد که هنوز به اندازه کافی شناخته نشده است، حيله و نیرنگ آنها در عضو گیری افراد است" برای شناخت بیشتر این فرقه به کتاب زیر مراجعه نمایید:

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; PP: 6, 7.

<sup>xxi</sup> "گرو ماهارا جی (Guru Maharaj Ji) مدعی است که کلید جوهر و روح دانش و حقیقت در دستان اوست. گروهی جوان به پیروانش میگوید: "کسی که بدنبال حقیقت است آنرا خواهد یافت." و اگر پیرو نتوانست آنچه را که گرو قول میدهد بیاید حتی بعد از آنکه روشهای خلسه آمیز تجویز شده را بکار گرفت، اشکال حتماً از پیرو است و نه گرو. به پیرو نا امید گفته میشود که او به اندازه کافی ارتقا پیدا نکرده که فهم و شعور و دانش قول داده شده را تجربه نماید. پیروان گرو ماهاراجی که در پایگاه های این گروه زندگی میکنند یا هر چه که از کار در دنیای بیرون کسب مینمایند را به گروه داده و در عوض خوراک و لباس و سرپناه شان توسط گروه تامین میشود و یا برای گروه کار کرده و در عوض نیازهای زندگی خود را از گروه گرفته و مقترع خواهند بود که در آن جمع زندگی میکنند. ... مبلغها از صحبت درباره تعهد مادام العمر و یا تشریح گذشتنهائی که برای تعلق به گروه باید بکنند، اجتناب میورزند. آنها برای جذب افراد میگویند: «تو به خودت مدیون هستی که بیانی و ببینی و بشنوی» سپس ایشان را دعوت میکنند که به خانه جمعی آنها و یا محل اجتماعشان رفته و تصویر نیروانا که توسط آنها ماهرانه تعریف میشود را از نزدیک ببیند. آنها لباس مشترک غیر متداول در جامعه را دارند که هوادارن به تن میکنند. ... "جان مک کب یکی از اعضا هاری کرشنا که در طول پنج سال عضویتش به مدارج بالا رسیده بود در بیست و چهار سالگی به دلایل مختلف گروه را ترک کرد. یکی از دلایل ترکش را به این ترتیب بیان میکند که وی مجبور به تعهد به این بود که برای همیشه از داشتن روابط جنسی محروم شود. تمام فکر و اندیشه او در باره زن مبیایست سرکوب شود. او سرانجام تصمیم گرفت که غرائز طبیعی خود را بیش از این سرکوب نسازد و آنرا «احمقانه و مصنوعی» ببیند، چرا که بقیه زندگی در گروه چیزی به وی در قبال این تعهد نمیداد." نقل شده از:

Carroll Stoner and Jo Anne Parke; 'All Gods Children' The Cult Experience Salvation or Slavery?' Chilton Book Company;  
1977; PP: 27, 30 and P: 281

<sup>xxii</sup> من بطور مفصل تر درباره اینگونه فرقه ها صحبت خواهم کرد.

<sup>xxiii</sup> کارل گیامبالو یک عضو سابق این گروه تشکیل و سیر تاریخی آنرا به شکل زیر توصیف مینماید: "ایدئولوژی ابتدائی WDU آنگونه که به نیروهای تازه جذب شده توضیح داده میشود دکترینی است که بوسیله آن بتوان یک سازمان فمینیستی (زن سالاری) انقلابی بوجود آورد که بوسیله آن بتوان برای تغییر واقعی زندگی روزمره طبقه کارگر آمریکائی جنگید. با این هدف که نهایتاً بتوان یک جامعه سوسیالیستی در آمریکا بوجود آورد. در سالهای اولیه تشکیل این گروه تاکید بسیاری روی تشکیل کمیته های کاری، سازماندهی در محیطهای کار، کارهای عمومی عام المنفعه و چیزهائی شبیه اینها میشد. در یک نقطه در اواخر دهه 1350 (هـ.ش) WDU یک هسته مرکزی با حدود هزار عضو که روی مسائل سیاسی محلی کار میکردند و در میان رنگین پوستان {غیر سپید پوستان آمریکائی - سیاهان و لاتین آمریکائی} زندگی میکردند داشت. طی گذر زمان بخاطر علاقه اعتیاد گونه باکستر {رهبر و موسس فرقه} به روشنفکران و محققین نقطه تمرکز و توجه از کار در محیط پیرامون به توجه به مسائل جهانی چرخید. همچنین گروه از تولید هفته نامه که بوسیله اعضا به فروش میرسید چشم پوشیده و به تولید و چاپ کتابهای آکادمیک و ژورنالهای تئوریک پرداخت که در کتابهای آکادمیک بفروش میرسیدند، اگر چه فعالان گروه هنوز یکسری سازماندهی های محلی (از قبیل کار برای خیزشهای انقلابی آمریکائی مرکزی) انجام میدادند، اما بیشتر و بیشتر اعضا از کارها فاصله میگرفتند. باکستر تئوریهای جدیدی روی سوسیالیسم شرقی و غربی و توجه بیشتر و بیشتری روی اروپای شرقی از خود نشان میداد. هدف وی دعوت شدن به اتحاد شوروی بود. بیشتر اینها برای یک عضو عادی غریبه و غیر قابل لمس بود. خیلی مشکل بود با مردم که با آنها در مورد رای دادن در امور محلی صحبت میکردیم درباره آنچه که در بلغارستان اتفاق میافتد صحبت کرده و آنها را هیجان زده کنیم. کسی در باره این مشکلات بحثی نکرد، اما بسیاری از فعالان، به این فکر میکردند که تمام اینها چه ربطی به طبقه کارگر آمریکائی دارد؟" در مورد این گروه در بخشهای بعدی بیشتر صحبت خواهد شد اما برای دانستن بیشتر در مورد آنها میتوانید به مرجع زیر مراجعه کنید.

: Carol Giambalvo ; The Cadre Ideal: Origins and Development of a Political Cult, CSJ 9-1 1992; Sent: 08 August 1999;

This article is an electronic version of an article originally published in Cultic Studies Journal, 1992, Volume 9, Number 1,

pages 1-77. [affcarol@worldnet.att.net](mailto:affcarol@worldnet.att.net)

<sup>xxiv</sup> Alexandra Stein; Inside Out; A Memoir of Entering and Breaking out of a Minneapolis Political Cult; North Star Press of St. Cloud, INC. 2002;

<sup>xxv</sup> برای دانستن بیشتر در مورد این نوع از فرقه ها به مرجع زیر مراجعه نمایید:

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; PP: 92, 93

<sup>xxvi</sup> گرگوری ایوانویچ گوردیوف در 29 اکتبر 1949 ( هفتم آبان ماه 1328) فوت کرد. او در طول زندگی خویش افراد جالب و روشنفکر بسیاری را بخود جلب نمود، منجمه نویسنده معروف، کاترین منسیفیلد، و اوراژ (A R Orage) ادیتور مشهور دوران جدید (New Age) مارگرت اندرسون ادیتور (Little Review) ... او در شهر الکساندروپول در ارمنستان بدنیا آمد و در مسکو در سال 1291 (ه ش) خود را بعنوان یک گرو (Guru) به همگان شناساند. بحث اصلی او این بود که انسان خود را نمیشناسد و در نتیجه چیزی نیست که باید باشد. وی معتقد بود که دنیای مدرن کار را برای انسان جهت انطباق ابعاد مختلف فیزیکی، احساسی و فکری خود بر یکدیگر، که وی معتقد بود در سه نقطه مختلف وجود انسان شکل میگیرند، مشکل و پیچیده کرده است. او فکر میکرد که اکثریت مردم خواب هستند و مانند ماشین کورکورانه نسبت به رخدادهای خارجی عکس العمل نشان میدهند. آموزشهای او با این هدف بود که پیروان انتخاب شده خود را از خواب بیدار کرده و

به بالاترین نقطه آگاهی و فهم حقیقت برسند. ... او میگفت کار گروهی موقعی ارزشمند است که به فرد کمک کند که به درجه اعلی فردی برسد. یک هوادار وی ( Fritz Peters, Gurdjieff - London: Wildwood House, 1976-page 292, 293 ) میگفت «آقای گوردیف از ما میخواست کوشش بسیار از خود نشان دهیم، آن خیلی سخت بود چرا که هیچگاه نمیدانستیم که آن در کجا خاتمه مییابد. ما زجر بسیاری میکشیدیم و دلخوش بودیم که بالاخره استراحتی خواهیم داشت. علی رغم همه سختیها اعتراضی وجود نداشت چرا که ما واقعا آرزومند بودیم که از او پیروی کنیم، بجز این هر چیز دیگری بی اهمیت بنظر می آمد.» نقل شده از:

Thomas and Olga de Hartmann, Our life with Mr. Gurdjieff - London: Penguin, Arkana, 1992-, p. 26) Cited from Anthony Storr; Feet of Clay; HarperCollins Publishers; 1996; PP: 23, 27

<sup>xxvii</sup> در شلوغی رفت و آمد صبح بیست و نه اسفند 1374 (ه ش) . اعضا فرقه آوم شینریکیو آساهارا ( Asahara's Aum Shinrikyo ) در ایستگاه کاسونیکاسیکی در سیستم متروی توکیو گاز مرگبار سارن ( Sarin ) را آزاد کردند که منجر به مرگ دوازده نفر و بیماری بیش از پنج هزار نفر شد. در زمان این حمله فرقه حدود ده هزار عضو در ژاپن و حدود چهل هزار عضو در روسیه داشت. قبل از این حمله، آساهارا بطور منظم در تلویزیون ژاپن ظاهر میشد و در 1369 (ه ش) او به همراه تعداد دیگری از اعضا فرقه در انتخابات پارلمانی ژاپن بدون کسب موفقیتی شرکت کرد. شوکو آساهارا در 1334 (ه ش) در کیوشو، یکی از جزائر اصلی ژاپن بدنیا آمد. او که ششمین فرزند یک خانواده با هفت فرزند بود از بدو تولد یک چشمش نا بینا و چشم دیگرش نیمه کور بود. ... در مدرسه برای نا بینایان آساهارا قدرت عجیب خود را بدلیل بینایی نسبی در یک چشم کشف نمود. یک معلم سابق وی میگوید: «قدرت دیدن نسبی توسط یک چشم امتیاز زیادی در میان کودکان نابیناست. [در شهر کوران، یک چشمی پادشاه است.] چرا که وقتی کودکان میخواستند برون قهوه بخورند به تنهایی نمیتوانستند اینکار را کرده و از آساهارا در قبال خرید نهار برای او میخواستند که یاریشان کند.» ( Van Biema, David, 'Prophet of Poison', Time, April 3, 1995, page 30 ) این موقعیت، یک قدرت اجتماعی به او داد که بتواند از کودکی نقش رهبر بخود گیرد. او با پیشتاز شدن جهت احقاق حقوق افراد عقب افتاده در مدرسه اش به کسب قدرت پرداخت. حتی در کودکی او رویا های بسیار بزرگ رهبر سیاسی شدن را برای خود داشت. وقتی که در مدرسه اش خواست انتخاب شود، توسط انتخاب کنندگان مردود شد، رای دهندگان ژاپنی هم در انتخابات پارلمان او را رد کردند، گرچه بعضی از پیروانش انتخاب شدند، دانشگاه توکیو او را برای ادامه تحصیل قبول نکرد. این شکستها تاریکی قلب آساهارا را افزایش داده بطوریکه بدنبال آنها پیشگویی فرارسیدن قیامت ( Armageddon ) را کرد. در دهه شصت (ه ش) آساهارا از توجه فوق العاده مردم ژاپن نسبت به مذاهب جدید بنفع خود استفاده کرد. در سال 1366 (ه ش) او مدعی شد که مسیح دوران جدید و نجات دهنده این قرن است. مذهب جدید او ظاهرًا از شاخه بودیسم، ولی در واقع نوعی آش شل قلمکار صوفی منشانه و افکار مسیحی و پیش گویی های آخر زمان دوران جدید بود. مذهب او همانند دیوید کوروش، جیم جونز و مانسون رفته رفته بسمت پیش گویی فرارسیدن قیامت و آخر زمان رفت. در اوائل 1374 (ه ش) آساهارا کتابی تحت عنوان "فاجعه به سرزمین طلوع خورشید [ژاپن]" میرسد منتشر کرد. او از خود تصویری هیترل گونه با ناسیونالیسم غلیظ ارائه کرده و در نقطه ای در یک استادیوم ورزشی برای بیش از پانزده هزار روسی صحبت کرد. در سخنرانیهای خود آساهارا اغلب از قیامت و آخر زمان صحبت میکرد و بر طبق آنها از پیروان خود خواستار عمل میشد. آساهارا زمانی به اوج خود رسید که یک مجله موضوعات فوق الطبیعه عکسی از او به چاپ رساند که در حال عبادت در هوا شناور است. (روزنامه The New Yorker, April 1, 1996, page 59) ... در مهر ماه 1368 (ه ش) Sunday Mainichi یک مجله پر فروش ژاپنی یکسری مقاله در مورد وی نوشت تحت عنوان "بچه مرا بمن بازگردان" که در آن داستان شش خانواده که مدعی بودند آساهارا نو جوانان آنها را از ایشان ربوده است نقل شده بود. در همین زمان آساهارا شیوه های جذب با فشار و اجبار را بکار میگرفت، شیوه هایی چون آدم ربائی و قتل و نهایتًا پخش گاز سمی که نهایتًا مقامات ژاپنی را به آن واداشت که او را دستگیر کنند. جریان قانونی خیلی به درازا کشید چرا که آساهارا از آغاز خود را از اعمال پیروانش جدا کرده بود و سعی کرده بود نشان دهد که در آنها دخالتی نداشته است. همانطوری که مانسون در آمریکا کرده بود. سر انجام در اسفند ماه 1382 آساهارا به جرم کشتن بیست و هفت نفر پس از هشت سال محاکمه محکوم شد. "مجله نیویورک تایمز هشتم اسفند 1982 (ه ش) به نقل از:

Peter A. Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; PP: 81, 85

<sup>xxviii</sup> پیتر اولسون در کتاب خود این گروه را چنین معرفی کرده است: "چه کسی میتواندست پیش بینی کند که 39 نفر آدم فهمیده و آگاه و ایده آلیست و متعهد، ندریجا" اجازه دهند که با مسلط شدن یک رهبر فرقه ای که به آنها قول میداد که روحشان بوسیله یک سفینه فضایی به مدارج عالیتر صعود خواهد کرد، مرگ را بپذیرا شوند؟ ممکن است بنظر عجیب و غریب بیاید، اما این افراد تحصیلکرده دقیقًا همین کار را کردند. اعضا فرقه دروازه بهشت ( Heaven Gate ) ... توسط رهبرشان به این اعتقاد رسیدند که روحشان به مدارج عالیتر در فضا صعود خواهد کرد. در پنجم فروردین 1376 (ه ش) مارشال آپل وایت ( Marshall Applewhite ) شصت ساله و سی و نه تن از پیروانش بطور جمعی در ایستگاه وی در کالیفرنیا آمریکا خود کشتی کردند. آپل وایت یک روحانی مسیحی با آموزشهایش التقاطی از مسیحیت و تخیلات فضایی بود که از دهه پنجاه (ه ش) برای پیروانش موعظه میکرد. وی به پیروانش میگفت که در صورت ترک مظاهر مدرن زندگی و ترک لذتهای دنیوی و انسانی، بوسیله موجودات شجاع فضایی روحشان به مدارج فوقانی موجود در آسمانها صعود خواهد کرد. هواداران وی که بطور جمعی خود کشتی کردند نه تنها از اعمال جنسی دوری گرفته بودند بلکه حدود یکسوم آنها بتقلید از خود آپل وایت خویشتن را اخته کرده بودند." به نقل از:

Peter A. Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; PP: 88, 89

<sup>xxix</sup> Rex A. Hudson, 'The Sociology and psychology of Terrorism: Who Becomes a Terrorist and why?' Report prepared under an Interagency Agreement by the Federal Research Division, Washington DC: Government Printing Office, Library of Congress September 1999, 14. Cited from Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007; P: 8

<sup>xxx</sup> همانطور که مشاهده میشود، شاید باید زلوتسها را نخستین معلمین تمام فرقه های تروریستی دانست، کما اینکه ایده استقاده از عملیات تروریستی جهت شتاب دادن به خیزش مردمی و انقلاب بعدها در قرون اخیر توسط آنارشیستهای روسی تئوریزه و همانطور که میدانیم در ایران خودمان چه قبل و چه بعد از انقلاب توسط سازمانهای چریکی و تروریستی بعنوان یک تاکتیک و حتی استراتژی بکار گرفته شد. ایده ای که بر طبق آن این اعتقاد وجود داشت که از خود گذشتگی پیشتازان و وادار کردن دشمن به خشونت، جنایت و ظلم باعث میشود که مردم تهییج شده و بر علیه حاکمان زودتر و سریعتر از زمانی که خودشان میخواهند، شورش نمایند. این تئوری علی رغم آنکه شکستش چه در روسیه تزاری و چه در آمریکای لاتین به اثبات رسیده بود، با اینحال مناسفانه در ایران خودمان در زمان شاه، دوباره تئوریزه شده و با ایده مذهبی- مردمی شهادت ترکیب گشته و فلسفه اصلی حرکت گروه های چریکی دوران شاه و بخصوص مجاهدین شد.

<sup>xxxvi</sup> David C. Rapoport, University of California, Los Angeles; 'Fear and Trembling,' Terrorism in three religious traditions. The American Political Science Review, Vol. 78, No. 3 (Sep. 1984) page 670 Cited from Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007; PP: 9, 10.

<sup>xxxvii</sup> David C. Rapoport, University of California, Los Angeles; 'Fear and Trembling,' Terrorism in three religious traditions. The American Political Science Review, Vol. 78, No. 3 (Sep. 1984) page 672 Cited from Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007; PP: 9, 10.

این تاکتیک برای کسانی که اعمال و تئوریهای فرقه های تروریستی عصر حاضر از جمله مجاهدین و القاعده را از نزدیک دنبال کرده اند بسیار آشنا است.

<sup>xxxviii</sup> Josephus, The Jewish war, volume 7, 252 - 404; Paul Johnson, A history of the Jews -New York; Harper and Row, 1987- , 139-140; David Rapoport, personal correspondence with the author, April 8, 2004. – Cited from Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007;P: 10, 11

<sup>xxxix</sup> Bernard Lewis; The Assassins; A Radical Sect in Islam; Poenix publication; 2003; P: 2

<sup>xl</sup> Philip K. Hitti 'The Assassins,' in George Andrews and Simon Vinkenoog -eds.-, The Book of Grass: An Anthology on Indian Hemp -London: Peter Owen, 1967-) Cited from: Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007; PP: 5, 6

<sup>xli</sup> تاکیدها همواره مال من است مگر آنکه ذکر شود که مال خود نگارنده است. همانطور که در گذشته گفتم، دکترین فرقه ها تنها وسیله ایست که آنها برای جذب افراد از ملاً بیرون و همچنین چسباندن اعضا به یکدیگر در درون فرقه بکار میگیرند و در نتیجه رهبر فرقه هر گاه که بخواهد و لازم ببیند میتواند بخشهایی و یا تمامیت آنها را تغییر دهد. اسلام برای رجوی و بن لادن همانقدر مهم است که مسیحیت برای جیم جونز بود. آنها در عملکرد خود نشان داده اند که هر اصل اسلام و مسیحیت را که مفید حالشان نباشد و یا مانعی در راه رسیدن آنها به اهدافشان باشد را میتوانند تغییر دهند.

<sup>xlii</sup> Dr. Haha Lung; Mind Control; The Ancient Art of Psychological Warfare; Citadel Press Kensington; 2006; P:194

<sup>xliiii</sup> Dr. Haha Lung; Assassin; The deadly art of the cult of the Assassins; Citadel Press; 1997; P: 21

<sup>xliiii</sup> Dr. Haha Lung; Assassin; The deadly art of the cult of the Assassins; Citadel Press; 1997; P: 33

<sup>xli</sup> Dr. Haha Lung; Assassin; The deadly art of the cult of the Assassins; Citadel Press; 1997; P: 36

<sup>xli</sup> Tim Reiterman and John Jacobs; 'Raven: The untold story of the Rev. Jim Jones and his people.' E. P. Dutton, Inc. New York. PP: 16-17

<sup>xlii</sup> Raven, page 17

<sup>xliii</sup> ادونتیستها شاخه ای از پیروان مسیحیت هستند که معتقدند ظهور مسیح موعود، قیامت و فرا رسیدن آخر زمان نزدیک است و آنها باید برای آنروز خود را آماده نمایند.

<sup>xliii</sup> Wilson, C. (2000). Rogue Messiahs: Tales of Self – Proclaimed Saviours. Hampton Roads Press, Charlottesville, VA.

page 11

<sup>xliii</sup> Wilson, page 12

<sup>xliii</sup> به نقل از:

Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; PP: 65, 66

<sup>xliii</sup> شاید اینهم یکی دیگر از نقاط مشترک رهبران فرقه ای باشد که آنها برای جذب پیروان جدید و نشان دادن قدرت خود پیش گوئی های بزرگ و گاه "دقیق میکنند و وقتی که آن پیشگوئی ها محقق نمیشود آنها تغییر داده و تقصیر را بگردن عوامل مختلف میاندازند. آنها میتوانند اینکار را هر چند بار که دلشان خواست تکرار کرده و پیروان بیچاره هم هر بار با تمام وجود آنها را باور میکنند. درست مثل رجوی که بارها پیش بینی کرد که حکومت ایران ظرف سه ماه و یا سه سال و یا بعد از این و یا آن واقعه سرنگون خواهد شد و هر بار شکست پیشگوئی خود را بنوعی توجیه کرده و عوامل مختلف را مقصر دانست. اینکه چرا و چگونه رهبران فرقه میتوانند اینکار را بکنند در کتابی ارزشمند توسط Leon Festinger; Henry W. Riecken; and Stanley Schachter نوشته شده که عنوانش "وقتی که پیش بینی ها غلط از آب در می آید" (When Prophecy fails) است.

<sup>xliiii</sup> رجوی هم میگفت گناه کسانی که میفهمند، یعنی پیرو او بوده اند و از راه او جدا شده اند بیش از مردم عادی است و به قعر جهنم خواهند رفت.

<sup>xliiii</sup> Breault and Martin King, page 123 Cited from: . Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; P: 70

<sup>xliiii</sup> Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; PP: 58, 59

<sup>ii</sup> وهابیسم نگرش و یا ایدئولوژی القاعده از اسلام و یا تحت نام اسلام بشکل بسیار عالی ای توسط چارلز آلن در کتاب "تروریستهای خدا، فرقه وهابی و ریشه های پنهانی جهاد مدرن" تشریح شده است. مشخصات این کتاب بشرح زیر است:

Charles Allen; titled 'God's Terrorists; the Wahhabi cult and the hidden roots of modern jihad'; published by 'Little, Brown'; 2006

<sup>iii</sup> Farhad Khosrokhavar; Suicide Bombers; Allah's New Martyrs; Translated by David Macey; Pluto Press; 2002; PP: 176, 177

<sup>iii</sup> در آبان 1368 (ه ش) عبدالله اعظم در یک بمب گذاری در پیشاور کشته شد. حمله ای که بعضی آنها به بن لادن نسبت داده اند. گرچه بن لادن نظر خود در مورد دیدگاه های اعظم را پنهان نمیکرد و نقش کمتری برای او در کارهای کلیدی گروه قائل میشد، با اینحال دلیل کمی وجود دارد که وی در این سوء قصد شرکت داشته است. نقل از:

: Jason Burke; 'Al Qaeda; The true story of radical Islam'; Published by Penguin; 2003; P: 82



---

با این حال در کتابی تحت عنوان "ال قاعده شبکه جهانی ترور نویسنده نمونه هایی از مخالفت های آشکار بن لادن و اعظم را می آورد از آنجمله که اعظم مخالف کشتن زنان و کودکان بدلیل غیر نظامی بودن ایشان بود، در حالیکه اسامه با دیدگاه سختگیرانه و هابی خود معتقد بود که مشرکین حتی زنان و کودکان باید کشته شوند. در این کتاب همچنین عنوان شده که بن لادن حداقل بلحاظ سمبلیک دستی در ترور اعظم داشته است.

Gunaratna, R. - 2002. Inside Al Qaeda: Global Network of Terror. Berkley Books, New York. Cited from: Peter A. Olsson; 'Malignant Pied Pipers or our time' published by 'Publish America Baltimore'; 2005; P: 140

<sup>iv</sup> AlQaeda Brotherhood B-65 P: 78, 79